

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۵۷ - مرداد ۱۳۷۸

انجمن حجتیه و عوامل آن

در ایران با عنوان بالا اعلامیه‌ای منتشر شده و دست می‌گردد که ما آنرا از جنبه اطلاعاتی که دارد برای هموطنانمان درج می‌کنیم. درج این اعلامیه از آنجهت نیز مهم است زیرا که بحث مربوط به انجمن حجتیه در ایران اخیراً گسترش یافته است و به ویژه پس از ترور آخوند رازینی به صفحه مطبوعات نیز کشیده شده است. عجیب این است که همه عمال رژیم با احتیاط به این معجون عجیب و غریب در ایران برخورد می‌کنند و هیچکس حاضر نیست خطر مبارزه بی‌امان با آن را برای خود بخرد.

جالب این است که دکتر ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی و وزیر اسبق امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که حتماً خودش از کارشناسان این رژیم است اخیراً در مصاحبه مطبوعاتی خود نقش عسکروالادی مسلمان را در تماس با سازمان جاسوسی انگلستان از طریق مجاهدین افغانی مقیم پاکستان فاش ساخته است. این اعلامیه که مدتی است در اختیار "توفان" قرار دارد و به همین نکته نیز اشاره‌ای دارد در ضمن، بنا برستی همان اشتباه مصطلح را تکرار کرده که گویا توده‌ای چپ است. پی‌بردن به ماهیت و شناختن این دستگاه‌های مخوف امپریالیستی در میهن ما و نقشی که آنها از گذشته در مبارزه علیه کمونیسم داشته‌اند بسیار ضروری است تا کمونیستها دیده بگشایند و ببینند که ارتجاع برای نابودی آنها از چه وسایلی سود می‌جوید. تا ببندند که ارتجاع جهانی برای مبارزه با انقلاب متحد است و بهمین جهت باید نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی متحد شوند. انترناسیونالیسم پرولتاری پاد زهر اتحاد نامقدس ارتجاع است.

اما انجمن حجتیه چه می‌گوید؟

ظاهراً این عده بسیار به اصول اعتقادات شیعه باور
ادامه در صفحه ۲

به یاد رفیق گرانقدر غلامحسین فروتن

"تنها سوسیالیسم است که بشریت را از مفاک محرومیت، فساد و انحطاط نجات میدهد، راه دیگری نیست."

بزرگی که رفیق فروتن برای جنبش کمونیستی کرد، نمی‌کاهد و آثار گرانبهای وی و خدماتش به جنبش کمونیستی برای ما همواره عزیز خواهد بود.

رفیق فروتن در سمت‌گیری بزرگ جنبش کمونیستی در کنار طبقه کارگر قرار گرفت و در جبهه نیروهای انقلابی فعالیت کرد و در این راه از هیچ تلاشی برای موفقیت طبقه کارگر در امر تحقق آرمانش کوتاهی نکرد. ادامه در صفحه ۳

در سال گذشته در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ مطابق هشتم ماه اوت ۱۹۹۸ جنبش کمونیستی ایران یکی از چهره‌های درخشان خود را از دست داد. رفیق دکتر غلامحسین فروتن ما را برای همیشه ترک کرد. مسلماً درگذشت این رفیق ضایعه بزرگی برای جنبش کمونیستی ایران و جهان بود.

اینکه "توفان" در پاره‌ای از مسایل تئوریک و سیاسی با رفیق فروتن هم‌نظر نبود هرگز از ارزش کار و خدمت

"یا مرگ یا آزادی"، "خامنه‌ای - خاتمی حیا کن، سلطنت را رها کن"



ارگان‌های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی در آخرین ساعات پنجشنبه شب ۱۷ تیرماه تظاهرات جمعی از دانشجویان را در محوطه کوی دانشگاه با رگبار مسلسل به خاک و خون کشیدند.

دانشجویان دانشگاه تهران که در اعتراض به توقیف روزنامه سلام و تصویب طرح قانون جدید مطبوعات در کوی دانشگاه تجمع کرده بودند ابتدا توسط اوباشان حزب‌اللهی مورد یورش وحشیانه قرار گرفته و تعدادی از آنها به شدت مجروح شدند. در ادامه این تهاجم نیروهای ضد شورش

رژیم وارد درگیری شده و با گشودن آتش به روی دانشجویان چندین نفر را کشته (شمار کشته‌شدگان بین ۶ تا ۲۰ نفر گزارش شده است) و هزار نفر را مجروح کرده و بیش از ۱۰۰۰ تن را دستگیر کردند. مهاجمان اوباش رژیم در حمله به اتاق‌های خوابگاه دانشجویی،

ضمن تخریب وسایل و ضرب و شتم دانشجویان با بازرسی وسایل شخصی آنها، وجوه نقدی دانشجویان را نیز سرقط کرده و حتی به دانشجویان خارجی نیز رحم نکردند. شدت ضربات وارده به دانشجویان اعم ادامه در صفحه ۶

دو چهره قوق بشر

کند. مترجم که ظاهراً قسم خورده است بیشتر همدست بازپرس است تا متقاضی پناهندگی، نانش را هم آن دستگاهی می‌دهد که نان بازپرس را می‌دهد و به وی توصیه کرده تا می‌توانی همه را رد کن و شرشان را از سر آلمان کم نما. حقوق بشر برای سر ایرانی هم زیادی ادامه در صفحه ۷

وقتی پناهنده ایرانی را برای بازجویی به نزد بازپرس می‌برند، نخست باید فشارهای روانی فراوانی را تحمل کند تا روحیه‌اش شکسته شده ترس سراپای وجودش را فرابگیرد تا بازپرس حرفه‌ای با خیال راحت، در زیر فشار سنگین ترس و دستپاچگی، آقندر وی را بیچاند که نقطه ضعفی یافته و تیر خلاص را بسوی وی رها

تزویر رویونیستها

پرولتاریا هستند و هم با دشمنان پرولتاریا روی هم می‌ریزند این است که با مشکلی می‌توان میچ رویونیستها را گرفت. وقتی خروشچف جاعل، مرتد، دروغگو و فریبکار تزه‌ای مسالمت آمیز خود را علم کرده بود، همزمان از انقلاب نیز دم میزد. وقتی به جعل خبر در مورد استالین مشغول بود خدمات وی را نیز می‌ستود. این بود ادامه در صفحه ۶

یکی از خصوصیات مهم رویونیستها تزویر و دروغگویی آنهاست. این است که شناخت این دشمنان طبقه کارگر برای هواداران راه طبقه کارگر مشکل است. رویونیستها در حرف خود را مخلص مارکسیسم-لنینیسم جلوه می‌دهند ولی در خلوت به آن کار دیگر مشغولند. در حرف از انقلاب دم می‌زنند ولی در عمل با ضد انقلاب سازش می‌کنند. هم مدافع

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

رفیق فروتن...

فروتن به پیروزی کمونیسم و بر چیده شدن نظام بیرحم سرمایه‌داری اعتقاد عمیق داشت وی می‌گفت انسانها می‌توانند جامعه کمونیستی را بسازند زیرا این جامعه یک جامعه انسانی است.

برای ساختمان جامعه کمونیستی ما به انسانهای فداکار و با ایمانی نیاز داریم که منافع عمومی را بر منافع شخص ترجیح دهند و تمام هم و غم خود را در جهت بهبود شرایط زندگی مردم و بشریت متری بگمارند. وی بشدت با این نظریه سرمایه‌دارانه که انسانها را ذاتاً متقلب، پول‌پرست، خودخواه و... میدانست و تبلیغ می‌کرد که انسان سوسیالیسم پندار واهی است و نمی‌شود ذات انسان را تغییر داد به مبارزه بر می‌خاست و بر این نظر مارکسیستی متکی بود که این محیط است که افکار انسانها را می‌سازد. وی هشدار می‌داد که مبارزه در عرصه فرهنگی کارامروزه به فردا نیست و زمان می‌برد. نیروی عادت و خلق و خوی مردم که نسل به نسل آمده و از خانواده و اجتماع از کوچکی به فرزند منتقل شده و در افکار وی موثر می‌افتد، تنها با کار پرحوصله و سخت و دراز مدت قابل درمان است. جامعه به انقلاب فرهنگی به طور پی در پی نیاز دارد که آموزش و تربیت انسان سوسیالیسم را هدف خود قرار دهد. وی به راه خونینی اشاره داشت که کمونیست‌های ایرانی و غیر ایرانی برای نجات بشریت از آن رفتند و باز نیز خواهند رفت و خودش نیز این راه را گذارده بود. وی وقتی دنیا را ترک گفت با آن درجه مهم علمی و دانش وسیع تئوریک و اطلاعاتی از مال دنیا تنها ۹ مارک در جیب خود داشت. ولی ثروتی که وی برای جنبش کمونیستی ایران باقی گذارد قابل شمارش نیست. آیا مگر نمی‌گویند که جان عزیزترین چیزهاست. ولی مگر کمونیست‌ها از این عزیزترین چیزها برای آرمان‌های عالی و بشری خود نگذاشتند و نمی‌گذرند. ارانی را در زندان کشتند، قهرمانی نظیر سرهنگ سیامک را تیرباران کردند، رفیق انوشه تا پای تیر اعدام با امید و لبخند بر لبان جان داد، آرسن آوانسیان تمام پس‌انداز خود را داد تا حزب برای فرار افسران حزب توده ماشین تهیه کند و سرانجام نیز تیرباران شد. وارطان کشته شد ولی سخن نگفت و کوچک شوشتری را آنقدر وارونه شلاق زدند تا جان داد و جای چاپخانه را لو نداد. سرگرد حسن قاسمی برادر رفیق بزرگ ما و بنیان‌گذار "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" احمد قاسمی را در آذربایجان به جرم حمایت از نهضت دموکراتیک آذربایجان تیرباران کردند. بسیاری از چریکهای آرمانیپرست مردانه ایستادند و خم به ابرو نیاوردند، گروه ترگل، جزنی، سعید سلطانیور، واعظزاده، صفائی، امیرپور و ده‌ها توفانی نظیر رفقا حمید رضا

چیتگر، بابا پور سعادت، گودرزی، قدرت فاضلی، منصور مختاری، حسن حسنی، سعید و بهمن نعمت‌اللهی، احمد مجلسی و... با عشق به طبقه کارگر جان باختند علیرغم اینکه می‌توانستند در زندگی متعارف بورژوائی غرق شوند و بسیار بسیار کمونیست‌های دیگر که به این راه رفتند. این‌ها چگونه انسانهایی بودند. قاسمی و فروتن و سغائی می‌توانستند به کاسه لیبی روسها بروند و مجیز رویزبونیستها را بگویند و از زندگی مرفه‌ای برخوردار باشند و مانند شازده اسکندری شازده‌وار زندگی کنند و یا مانند موجود پستی بنام فریدون کشاورز با جاسوسی برای کا. گ. ب. و خیانت به مارکسیسم-لنینیسم زندگی مرفه‌ای برای خود ساخته و از خویش قهرمان بسازند. ولی آنها ترجیح دادند تهدید مرگ را به خود بخرند و پرچم جنبش مارکسیستی-لنینیستی ایران را بدست گیرند. ما از طبقه کارگر قهرمان شوروی، از کمونیستهای شوروی و سایر ملل که پوزه فاشیسم را با فداکاری و نهراسیدن از قربانی به خاک مالیدند سخن نمی‌گوئیم. فداکاری آنها در طی دو جنگ جهانی و جنگ داخلی که از روسیه عقب مانده کشوری قدرتمند بوجود آورد آن چنان روشن است که نیاز به تذکر ندارد. آنها پشت امپریالیسم را به لرزه آوردند. این نمونه‌های درخشان انسانی نشان می‌دهد که انسانها قابل تغییرند، آماده فداکاریند، وقتی مطمئن شوند که برای امر خوبی مبارزه می‌کنند برای تحقق آن تا سرحد جان می‌روند. فروتن عمیقاً به این گفته لنین ایمان داشت که: "کمونیسم در جهانی آغاز میشود که از خودگذشتگی و مجاهدت کارگران ساده پدید می‌گردد... و هدفش میزان بازدهی کار است"

در این جهان است که خودخواهی و خودپرستی، مال پرستی، سودجویی، تزویر از زندگی آنها رخت بر می‌بندد. این انسانها مصالح ساختمان آینده کمونیسم و نجات بشریت‌اند. این انسانها کم نیستند، کفایت با دیدگان بینا به نیروی لایزال خلق نگریست تا این ستارگان گمنام را شناخت. فروتن خود نمونه‌ای از این انسانها بود. وی می‌گفت اگر این فداکاری و گذشتن از منافع شخصی برای من و امثال من میسر بوده است چرا برای میلیونها انسان دیگر میسر نباشد. و این سخن نادرستی نیست. از درک صحیح از شناخت انسان از ایمان عمیق به کمونیسم نشأت می‌گیرد.

برای ساختمان کمونیسم به انسانهای فداکار و از خود گذشته که منافع جمعی را بر منافع فردی ترجیح دهند نیاز است و سرمایه‌داری علیرغم تمام توطئه‌ها و اتهاماتش به کمونیسم نمی‌تواند این شعله را که آتش به خرمن دشمنان کمونیسم خواهد زد خاموش کند. فروتن از جمله کسانی بود که گذار از این راه را به ما آموخت. یادش گرامی باد. □

انجمن حجتیه...

دارند. آنها همانگونه که همه ما از کوچکی در گوشمان کرده و بخوردمان داده‌اند منتظر ظهور امام زمان هستند. باید مهدی منتقم از راه فرا رسد و با شمشیر آخته آنقدر کشتار کند تا خون بزناوی اسب مبارک حضرت برسد. آنگاه عدل و داد دنیا را می‌گیرد و اگر کسی زنده باشد می‌فهمد که زین پس باید با عدالت و بدور از پستی و دنائت زندگی کند. ظهور یکباره حضرت و قتل عام وی از انسانها تضمینی است که دیگر کسی براه "بد" نرود. اینکه تا چه حد با کشت و کشتار می‌توان "امر به معروف و نهی از منکر" کرد شکستش در بیست سال حکومت نکبت‌بار اسلام عزیز در ایران به ثبوت رسیده است. افزایش فحشاء، دزدی، دروغ‌گویی، رشوه‌خواری، کلاهبرداری، جنایت، قاچاق مواد مخدر و افزایش تعداد معتادین از این قبیل اند. ولی ظهور حضرت شرایطی دارد که بدون آن، جنابشان تشریف فرما نمی‌شوند.

باید قتل و غارت و دزدی فحشاء کلاهبرداری و تمام مصائب و بدی‌ها و زشتی‌های جهان آنها نه فقط در ایران بلکه در همه جهان تا بدان حد غیر قابل تحمل برسد که چاره‌ای برای حضرت جز ظهور باقی نماند. اینکه چقدر این مهملات مسخره است جای خود دارد و موضوع بحث این بار ما نیست. آنچه در ایران "بد" است در اروپا و یا بسیاری ممالک آسیائی و آمریکائی پسندیده است. حال چگونه حضرت سوار بر اسب می‌خواهد همه را با گذر از اقیانوسها هم رنگ ساکنین قم کند خدا می‌داند.

باری شرط ظهور حضرت از حد برون شدن زشتی‌هاست و لذا حجتیه به این نتیجه منطقی می‌رسد که برای تسریع ظهور حضرت باید به زشتیها دامن زد تا زمینه برای گسترش ابدی عدالت با ظهور حضرت ممکن گردد.

لذا حجتیه علی‌الاصول نباید به حکومت اسلامی که مدعی استقرار حکومت الهی بر زمین است اعتقادی داشته باشد زیرا استقرار "عدل اسلامی" در غیاب حضرت مانع ظهور ایشان است و قبول نیست. تئوریهای حجتیه با تئوریهای خمینی که هوادار "ولایت فقیه" بود در تناقض قرار می‌گیرد.

ولی می‌بینیم که پیروان حجتیه و پیروان "ولایت فقیه" هر دو دوستی به زشتیهای این دنیا چسبیده‌اند و تا جا دارد به آن دامن می‌زنند. اگر فریب خوردگان از رهبران آنها بازخواست کنند که بکدام دلیل به منزله فرد مسلمان باین جنایات متوسل می‌شوند دسته‌ای خواهند گفت که برای تسریع ظهور حضرت در تلاشند و دسته دیگر در پی زدودن "پلیدیها" هستند. این تئوری استتاری برای اعمال شنیع آنهاست زیرا توسل به قصاص و سگسار ظاهراً با هدف اصلاح جامعه ادامه در صفحه مقابل

انجمن حجتیه...

صورت می‌گیرد و اگر حجتیه به اصول اعتقادی خود صمیمانه باور داشته باشد باید در درجه اول آن مواضعی را هم که با ایجاد خوف و ترس مردم را به عدم ارتکاب جرم می‌کشاند از راه بردارد. آنها برای سرکوب مردم مدافع نظریات خمینی‌اند و برای توجیه چپاول مردم به تسریع در امر ظهور حضرت که ظاهراً پایان همه دردهاست متوسل می‌شوند. ببینید که این هیولا تا چه حد از نیروی مردم می‌ترسد و می‌خواهد آنها را با افیونی بنام مذهب مسخ کند. حال به مطالعه متن اعلامیه پردازید.

انجمن حجتیه یک شبکه مخفی مافوق ارتجاعی و وابسته به محافل قدرتمند فراماسونی انگلستان است که رهبر آن «شیخ محمود حلبی» می‌باشد. پایگاه ایدئولوژیکی این انجمن در حوزه علمیه قم است ولی در تمامی حوزه‌های علمیه و مراکز بزرگ آموزش مذهبی در سراسر ایران دارای رکن‌های مهم و تعیین‌کننده است و بسیاری از آخوندهای قدرتمند و بانفوذ در حوزه‌های علمیه و ارگان‌های دولتی از اعضا این انجمن هستند. انجمن حجتیه عملاً هدایت چهار شبکه سیاسی علنی را در اختیار دارد که عبارتند از «هیئت مؤتلفه اسلامی» - گرداندگان روزنامه «رسالت» - اکثریت کامل «جامعه روحانیت مبارز» - «فداییان اسلام». و البته این شبکه‌ها، تعدادی از جمعیت‌های کوچک‌تر را به نسبت نفوذ در میان اقشار گوناگون کارگری و دانشجویی و فرهنگیان و زنان به وجود آورده‌اند که اینک در «تشکل‌های اسلامی همسو» گردآمده‌اند.

گروه‌های تروریستی دولتی و غیردولتی به همراه گروه‌های فشار اوباشان و از جمله «انصار حزب‌الله» و بخش اعظم فرماندهان رده بالای سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی تحت هدایت این انجمن کار می‌کنند. این انجمن مافیای مالی در ایران را اداره می‌کند که چهار رکن و ارگان اصلی آن عبارتند از بنیاد مستضعفان و جانبازان - صندوق‌های قرض‌الحسنه بازار - کمیته امداد امام خمینی - آستان قدس رضوی.

انجمن حجتیه از طریق دو لژ ماسونی انگلستان به اسامی «استروم ارگنتسوم» و «گلدن داراین اوتر» با شبکه بین‌المللی صهیونیسم ارتباط دارد و اصولاً نام آن نیز یک نام یهودی است.

در آغاز سال ۱۳۵۸، شبکه حجتیه در ایران ۳۰ هزار عضو داشت و رهبر آن «شیخ محمود حلبی» توسط آیت‌الله حائری به خمینی پیغام فرستاد که حاضر است با وی بیعت کند و این نیرو را در اختیار او بگذارد، اما خمینی این بیعت را رد کرد و بعدها برای رهبران و اعضای انجمن حجتیه پیغام فرستاد که از کار خود توبه کنند و تسلیم او شوند. دعوتی که هیچ نوع حمایت اجرایی نیافت و بعدها این انجمن حجتیه بود که

توانست بیشترین نفوذ را در پیرامون خمینی پیدا کند و بسیاری از سیاست‌های خود را از این طریق به کشور تحمیل کند. بسیاری از چهره‌های شناخته شده آن زمان حجتیه برای ذخیره‌سازی خود از جلوی صحنه عقب رفتند و به کار سازمان‌دهی پنهان سرگرم شدند که حاصل آن، ایجاد گروه‌بندی‌های سیاسی نیمه علنی و نیمه مخفی (هیئت مؤتلفه - رسالت - فداییان اسلام - جامعه روحانیت و تشکل‌های وابسته به آنها) - مافیای مالی قدرتمند - هسته‌های رهبری سپاه و بسیج و ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی و گروه‌های تروریستی و فشار سرکوبگر بوده است. آنها امروز پیگیرترین مدافع ولایت مطلقه فقیه هستند و از نیروهای ساده‌اندیش مذهبی برای تسلط مطلق خود بر حکومت و در جامعه بهره می‌گیرند. تردید نباید داشت که ولی فقیه انتصابی کنونی جمهوری اسلامی اگر بخواهد در خط دیگری جدا از خط آنها حرکت کند با مقاومت و جنجال بسیار روبرو خواهد شد. امثال آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی که سکان رهبری حوزه علمی قم را به عهده دارد یا حجت‌الاسلام واعظ طبسی، تولیت آستان قدس رضوی در خراسان، شمشیر خود را برای چنین لحظه‌ای در زیر عبا دارند تا به محض ناهمخوانی ولی فقیه کنونی با برنامه‌های حجتیه، به همراه یارانشان که در شورای نگهبان و مجلس خبرگان اکثریت مطلق آرا را به دست دارند، به بهانه دفاع از فقه و ولایت فقیه، او را فاقد صلاحیت فقهی اعلام کرده و کنار بگذارند. این نیروها چه در زمان خمینی که به دلیل مخالفت با دولت وقت با «ولایت مطلقه فقیه» مشکل داشتند و چه اکنون که علم «ولایت مطلقه فقیه» را برافراشته‌اند، در عمل نشان داده‌اند که کوچکترین اعتقاد و باوری به رهبری یا ولی فقیه در جمهوری اسلامی ندارند بلکه در شرایط کنونی ولی فقیه را پلکان قبضه قدرت خود کرده‌اند تا اگر خامنه‌ای سرنوشتی مانند احمد خمینی پیدا نکرد، یا به مرض سکت و سرطان نمرود، یا هوابمایی حاملش سقوط نکرد، در فرصت مناسب به همان گوشه عزلتی رانده شود که منتظری و اردبیلی رانده شدند. برنامه «انجمن حجتیه» آن نیست که به طور مطلق و دائمی بر «ولایت فقیه» تأکید کند، بلکه «ولایت فقیه» یکی از شیوه‌های تسلط قدرت او بر جامعه است و اگر زمانی همین ولایت را در کنار خود نبیند، به هر شکلی او را سرنگون می‌کند. جمهوری اسلامی با ولی فقیه یا بدون ولی فقیه، اما با رهبری حجتیه، برنامه خدشه‌ناپذیر انجمن مذکور در ایران است. برخی از مراجع تقلید کنونی زیر نفوذ و تحت هدایت انجمن حجتیه عمل می‌کنند. در این میان بویژه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی (برنده جایزه سلطنتی) که بیش از دیگران در اداره حوزه علمیه قم نقش دارد، از عناصر اصلی انجمن حجتیه است. آیت‌الله خزعلی که زمانی دبیر شورای نگهبان بود، از دیگر عناصر بانفوذ

حجتیه در این مراکز می‌باشد. انجمن حجتیه با اعمال نفوذ کامل بر جنتی و امامی کاشانی کاملاً بر شورای نگهبان مسلط شده است و با تصرف اکثریت مطلق کرسی‌های «مجلس خبرگان رهبری» توسط عوامل و اعضای خود، بر این ارگان مهم تعیین‌کننده رهبر و ولی فقیه تسلط یافته است. اما یکی از مهمترین و مخفی‌ترین عناصر کلیدی که در تعیین استراتژی و تاکتیک راست‌ترین محافل حکومتی نقش مهم و تعیین‌کننده دارد و در میان مردم و احزاب سیاسی ناشناخته است، آخوندی به نام «منیرالدین حسینی» است، وی از سال‌ها قبل از انقلاب ۲۲ بهمن، در قم «آکادمی علوم اسلامی» را تشکیل داد. این آکادمی با «مرکز مطالعات استراتژیک» در انگلستان ارتباط مستمر و ارگانیک داشته و دارد. آکادمی مجموعه تحقیقات و پژوهش‌های خود در عرصه‌های گوناگون را به «مرکز مطالعات استراتژیک» در انگلستان ارسال می‌کند و در میان محققان و کارشناسان مربوط به امور ایران در انگلستان، منیرالدین حسینی به عنوان شخصیتی آگاه و مورد اطمینان شناخته شده است. بسیاری از عوامل انجمن حجتیه و از جمله احمد توکلی با سفارش و بودجه این آکادمی برای تحصیل و در عین حال فراگیری مسائلی خاص به انگلستان فرستاده شده‌اند. بودجه این آکادمی اینک توسط آیت‌الله خامنه‌ای تأمین می‌گردد و از مجموعه تحقیقات کارشناسی و رهنمودهای این آکادمی، عناصر رده بالای حکومت و مقامات مهم اطلاعاتی و امنیتی بهره‌برداری می‌کنند. یکی دیگر از عناصر مهم و کارکشته حجتیه در دستگاه ولایت فقیه، آخوندی به نام «راستی کاشانی» است. وی روابط بسیار نزدیکی با محافل وابسته به انگلیس دارد. «راستی کاشانی» نماینده خمینی در شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود که عامل اصلی تعطیلی فعالیت این سازمان به مدت چند سال بود. وی اینک از مشاورین نزدیک ولی فقیه خامنه‌ای است. آیت‌الله مهدوی کنی از اعضای شورای رهبری حجتیه و از عناصر افشا شده فراماسونی انگلستان و از بنیانگذاران جامعه روحانیت مبارز که تا اواسط ۱۳۷۴ رسماً دبیرکل این جامعه بود. از سوی بسیاری از آگاهان سیاسی مرد قدرتمند شماره یک کشور شناخته شده است. در مرداد ۱۳۷۴، مهدوی کنی در طول اقامت نسبتاً طولانی خود در لندن از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز تهران استعفا داد ولی پیش از انتشار خبر استعفا وی با مهندس جعفر شریف امامی، لژ اعظم فراماسیونی ایران و آخرین نخست‌وزیر غیرنظامی ایران دیدار و مذاکره کرد. شریف امامی سالها رئیس مجلس سنا، نخست‌وزیر منصوب دربار، سرپرست بنیاد پهلوی بود و همیشه نقش پل ارتباطی بین روحانیون و دربار سلطنتی را به عهده داشت. در ادامه در صفحه ۴

انجمن حجتیه...

سال ۱۳۵۷ و همزمان با اوج‌گیری حوادث انقلابی و به دنبال نقشی که انگلستان و بی.بی.سی در حمایت از رهبری آخوندها در جنبش انقلابی به عهده گرفته بودند، شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد. او کابینه خود را با انگیزه آشتی دربار و روحانیت، کابینه آشتی ملی نام نهاد. با اشاره وی برای نخستین بار در سال ۵۷، روزنامه رسمی کشور عکس خمینی را چاپ کردند. دولت شریف امامی عمر طولانی نیافت و خود او با اشاره اربابانش در انگلستان و آمریکا از کارکناره گرفت و مدتی بعد از نظرها پنهان شد و سپس کشور را ترک کرد. در سالهای پس از انقلاب، شریف امامی در انتقال بسیاری از سرمایه‌ها و ثروت‌های بنیاد پهلوی به حکومت جمهوری اسلامی نقش تعیین‌کننده ایفا کرد. او توانست شبکه عظیم فراماسونری ایران را از زیر ضربه جنبش انقلابی خارج کرده و آن را به کمک اعضای جدید حکومتی در جمهوری اسلامی، ترمیم و بازسازی کند و رابطه‌های جدیدی را نیز بین جمهوری اسلامی و انگلستان فراهم سازد. آشنایی دیرینه او با روحانیت ایران، در این زمینه برای او امکان چنین سازماندهی را فراهم ساخت. کناره‌گیری سران شناخته شده حجتیه از جنجال‌های روز و رایج در جمهوری اسلامی بویژه در سال‌های بعد از ۱۳۶۱ و تجدید سازمان و حیات نوین آن در دوره جدید که اکنون به صورت مافیایی بر کشور تسلط دارد، می‌تواند حاصل توصیه‌های پیر تجربه‌ای نظیر شریف امامی باشد. در این میان مهدوی کنی بی‌تردید نقش اصلی و تعیین‌کننده به عهده داشته است. خمینی درباره کنی می‌گفت «به ایشان ارادت داشتیم، داریم و خواهیم داشت». همه چیز بر قدرت داخلی و پشتوانه جهانی امثال «کنی» ها بر مجموعه حکومت و ساختار سیاسی و ایدئولوژیکی حاکم دلالت دارد. همان قدرتی که اگر صلاح خود بداند و رهبر را در خط خود تشخیص ندهد، دم و دستگاه ولایت فقیه و رهبر و... را یک شبه جمع خواهد کرد و طرح دیگری را برای اعمال قدرت به اجرا خواهد گذاشت. این قدرت در سال‌های پایانی حیات خمینی نیز از همین موقعیت برخوردار شد و پس از مرگ از نیز این اراده را با قدرتی بیشتر بر دستگاه رهبری مجموع حکومت اعمال می‌کند. مهدوی کنی قصد دارد تا همه آخوندهای بانفوذ و مؤثر را پشت سر بازار در یک صف کند و جبهه «بازار-روحانیت» را در مسیر هماهنگ با سیاست‌های انگلستان به پیش ببرد. علاوه بر آن جامعه و عاقل که زیر نظر حجت‌الاسلام فلسفی (مرتجع شاه‌پرست) و نماینده‌اش حجت‌الاسلام اکرمی اداره می‌شود، از ارگان‌های بانفوذ انجمن حجتیه است که در پیش بردن خط کاری حجتیه در بین عاقل و آخوندها و مردم مذهبی نقش مهم و فعالی دارد. «هیئت مؤتلفه اسلامی» از بازوهای قدرتمند و

نیروهای مؤثر انجمن حجتیه است که از مرتجع‌ترین و عقب‌مانده‌ترین و جنایتکارترین و ددمش‌ترین افراد مانند عسگراولادی مسلمان (که به دلیل این که برادرش کمونیست شد، پسوند مسلمان را به فامیلی خود اضافه کرد تا مرتزندی ایدئولوژیکی کرده باشد)، اسدالله بادامچیان، علی اکبر پرورش (قائم‌مقام دبیرکل مؤتلفه و سردبیر هفته‌نامه ارتجاعی «شما»)، مصطفی میرسلیم، محسن رفیق‌دوست، رضا زواره‌ای، اسدالله لاجوردی،... تشکیل شده است. دبیرکل این سازمان عسگراولادی است که با ادعای سالها مبارزه علیه رژیم پهلوی، با شرکت در مراسم «سپاس شاهنشاه» در سال ۱۳۵۶ در زندان و اظهار توبه نسبت به کارهایش علیه شاه و اظهار وفاداری به سلطنت پهلوی، به همراه تعداد زیادی از دوستانش آزاد شد و از آن زمان تا کنون سازمان یافته و هدایت شده علیه نیروهای انقلابی میهن توطئه می‌کند و به خاطر همین کارهایش، ولی فقیه خامنه‌ای او را به عضویت شورای تشخیص مصلحت نظام انتصاب کرده است. هیئت مؤتلفه اسلامی بسیاری از روحانیون و بزرگان حوزه‌های علمیه را زیر بال و پر خود دارند و عملاً به جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم خط و ربط می‌دهند. در جریان دستگیری احزاب چپ در سالهای ۶۱ و ۷۲، ماموران امنیتی انگلستان اطلاعات خود را برای شناسایی این نیروها از طرق مختلف (و از جمله توسط شورشیان مرتجع افغانی) به عسگراولادی رساندند و آنگاه به یاری لاجوردی جلال در مقام دادستانی انقلاب، هجوم سراسری و خونینی به نیروهای چپ سازمان داده شد. سران این سازمان در جریان کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی نقش کلیدی داشتند که البته با تأیید خمینی صورت پذیرفت. میرسلیم وزیر ارشاد کنونی روابط مستقیم با عوامل فراماسونری انگلستان دارد که برخی از آنها را در ارگان‌های مختلفی مستقر کرده است. وی زمانی کاندیدای نخست‌وزیری از جانب بنی صدر بود و زمانی نیز مشاور فرهنگی خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری وی.

امپریالیسم انگلستان در دوران انتخابات اخیر ریاست جمهوری، با هماهنگی و کمک منحصر به فرد میرسلیم، خبرنگار بی.بی.سی را به ایران فرستاد و وی با مهره‌های مشخص حجتیه مانند ناصر مکارم شیرازی، بادامچیان، زواره‌ای و عامل بی‌خاصیت آنها یعنی ناطق نوری مصاحبه‌های مهمی انجام داد و پیغام‌ها آورد و برد. رضا زواره‌ای که از جمله کاندیداهای ریاست جمهوری بود، روابط نزدیک با محافل فراماسونری دارد. زواره‌ای در پیش از ۱۳۵۸، یک وکیل درجه دوم بود و بیشتر کارهای مربوط به «شخری» را انجام می‌داد و از این رو به «سیدرضا شخر» معروف بود و با ساواک نیز ارتباط داشت. اما

پس از انقلاب در مقام دادستان انقلاب تهران عمل کرد و توانست در مقام حقوقدان شورای نگهبان عضو این شورا شود و عملاً بر سیاست‌های جاری کشور تأثیری مهم داشته باشد. علی اکبر پرورش نیز از اعضای بانفوذ انجمن حجتیه است و معجزی بسیار خوب سیاست‌های این انجمن در همه ارگانها و نهادهایی بوده که نقش داشته است. هیئت مؤتلفه اسلامی در شرایط کنونی به دنبال صحنه‌آرایی هستند که در آینده حتی علیه ولی فقیه کنونی و به منظور جان‌نشین ساختن وی با رهبری از میان روحانیون وابسته‌تر و مطیع‌تر به خود سازمان داده شود. پیشنهادهای هیئت مؤتلفه برای اعلام حکومت عدل اسلامی بجای جمهوری اسلامی، لغو جمهوریت، لغو قانون اساسی، ایجاد سیستم خلافتی در کشور در این راستا قرار دارد تا به جامعه آرمانی «بازارنگل‌پرور» نزدیکتر شوند. از جمله عناصر اصلی گروه‌بندی‌های انجمن حجتیه، برادران لاریجانی هستند که خواهرزاده‌های جواد آملی می‌باشند و در دستگاه‌های جاسوسی غرب چهره‌هایی قابل اعتماد و عواملی مؤثر شناخته شده‌اند. محمدجواد اردشیر لاریجانی با حمایت مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز به مجلس راه یافته است و وظیفه دارد تا از این سو برای دولت انگلستان پیغام و اطلاعات ببرد و پیغام آورد و علی لاریجانی نیز با حمایت و یاری حجتیه به شورای تشخیص مصلحت و ریاست صدا و سیما رسیده است تا در خدمت منافع «بازار-مرتجعین مذهبی» هر آنچه از دستش برمی‌آید انجام دهد. همچنین بسیاری از فرماندهان بالای سپاه و بسیج و نیروهای نظامی و قوای ارتش بویژه محسن رضایی، سرتیپ افشار، سرلشگر شمخانی،... بازوی نظامی حجتیه هستند و برای انجام هر عمل نظامی و کودتای خونین در شرایطی که حاکمیت مطلق خود را در خطر ببینند آماده می‌باشند. فرماندهان بسیج و سپاه، که از کنار کمیته امداد و بنیاد مستضعفان و تجارت دلالی و سهم شدن در سهام بسیاری از شرکت‌های تجاری و کسب‌وکارهای بزرگ و واحدهای صنعتی، به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند، اینک به بخش مهمی از مافیای اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و شریک غارتگری‌های اجتماعی و در خدمت آخوندهای مافوق ارتجاعی و بازار، (ناخوانا، احتمالاً «در خدمت»-توفان) این انگل‌های اجتماع، جنبش‌های اعتراضی و حق‌طلبانه مردم را سرکوب می‌کنند. در این میان عقده‌های اجتماعی، بیماری‌های روحی و مالیخولیایی که سراسر ذهن و روح و قلب آن‌ها را فرا گرفته است، باعث تشدید روحیه ددمشی و حقارت آن‌ها شده است. نمونه برجسته این روحیات را می‌توان در محسن رضایی فرمانده سپاه مشاهده کرد. نام اصلی او «سبزوار رضایی» است که تا سوم متوسطه ادامه در صفحه ۵

انجمن حجتیه...

در مسجد سلیمان تحصیل می‌کرده و سپس به اهواز و تهران می‌آید. او آدم فناتیک و عقب‌مانده‌ای بود و حرکات او موجب مضحکه دوستان و اطرافیانش قرار می‌گرفت. برای مثال از فرط تعجب این‌که «آپولو ۱۸» به سوی ماه پرواز کرده بود، در مقابل همکلاسی‌هایش پشت دستش را گاز می‌گرفت. او از عقده‌های اجتماعی اشباع بود. با دختر یکی از آخوندهای قم ازدواج می‌کند و در این فاصله با افرادی نظیر رفیق‌دوست، کلاهدوز، علم‌الهدی آشنا می‌شود. در تهران و از طریق آشنایی با آخوندها و فالانژهای همفکرش، جمعی را تشکیل می‌دهند که یکی از هسته‌های مذهبی در سالهای ۵۶ و ۵۷ می‌شود که همان افراد در تشکیل سپاه شرکت می‌جویند. پس از انقلاب همراه با رفیق‌دوست و عده‌ای دیگر در منزل خمینی محافظ می‌شود و بعداً به همین افتخار، به شورای فرماندهی سپاه می‌رسد. وی در سال ۵۷ نام خود را از «سبزوار» به «محسن» تغییر می‌دهد. در جریان قتل رهبران خلق ترکمن، نقش اصلی را داشت. او از درک و فهم پیش‌پا افتاده‌ترین مسائل اجتماعی عاجز بود. او آنقدر گیج و منگ بود که در دوران اولیه جنگ به برخی از دوستان رده بالای سپاه پیشنهاد کرده بود که «بهتر است روزها تهران باشیم و شبها برویم جبهه سوسنگرد و نزد برادران بسیجی بخوابیم». «محسن» (سبزوار) رضایی که به واسطه فقر فکری، فقر فرهنگی و فقر اجتماعی، انباشته از عقده‌های عدیدهای در قلب و ضمیر خود بود، به محض رسیدن به قدرت، به هیچکس از پیر و جوان، زن و مرد، بچه و حتی زن باردار رحم نکرد و فقط می‌کوشد از جامعه انتقام بگیرد. اما خوش خدمتی او به بازار بی‌ارج نهاد و بازاریان گردن‌کلفت با شریک ساختن او و برخی از فرماندهان سپاه و بسیج در مالکیت شرکت‌ها و کارخانجات مانند کارخانه ایران وانت بخشی از دستمزدهای او را البته از جیب ملت پرداختند. تا در آینده همچون گذشته در خدمت اربابان حجتیه‌ای خود از هیچ کشتار و جنایتی فروگزاری نکنند. در عین حال انجمن حجتیه و تشکله‌ها و ارگان‌های تحت هدایت آن در سازمان دادن گروه‌های اوپاش از جمله انصار حزب‌الله و یا به راه انداختن شبکه‌های تروریستی در داخل و خارج از کشور در تدارک بسیاری از قتل‌ها و کشتارها و ترورها نه فقط علیه نیروهای اپوزیسیون بلکه علیه نیروهای رقیب یا مزاحم درون حکومت نقش اصلی را دارد. شبکه‌های تروریستی انجمن حجتیه با همکاری عوامل عالی‌رتبه خود در ارتش و نیروهای انتظامی و سپاهی و بسیجی، در برنامه‌ریزی‌های حساب شده با به راه انداختن تصادف‌های با ماشین در خیابان‌ها یا جاده‌ها و با خرابکاری در هواپیماها به قصد سقوط یا انفجار آنها،

برای قتل برخی از ائمه جمعه و روحانیون و کادرهای نظامی و رقبای جدی درون حکومت عمل کرده و می‌کنند. قتل احمد خمینی نمونه بارز آن است و حاج احمد خمینی یک شبه با انبوهی از اطلاعات پنهان جمهوری اسلامی سرش زیر آب رفت و همه این اطلاعات به خاک سپرده شد. انجمن حجتیه همچنین توانسته است مافیای مالی قدرتمندی را در ایران بوجود آورد. این مافیا اقتصاد ایران را تحت کنترل خود دارد و با فروش مواد مخدر، استفاده از فحشا، رشوه‌های کلان به مأموران دولتی و قضایی، فروش املاک و مستغلات و کارخانه‌ها،... سعی دارند تا همه را زیر سلطه خود درآورند. مافیای مالی، گروه‌های تبهکار و تروریستی در داخل و خارج از کشور را از نظر امکانات دیپلماسی و مکان و وسایل و پول تغذیه می‌کنند و نیز به قصد دخالت در امور داخلی دیگر کشورها و انجام تبلیغات گسترده مذهبی هماهنگ با محافل امپریالیستی بویژه همکاران فراماسونری آنها در دیگر نقاط جهان عمل می‌کنند. این مافیا حتی در انتقال صدها هزار دلار تقلبی از سوی آمریکا به روسیه به قصد تخریب کامل اقتصاد این کشور نقش اصلی را داشته است. محسن رفیق‌دوست، مرد ثروتمند میدان تره‌بار در گذشته و رییس کنونی بنیاد مستضعفان و جانبازان عنصر کلیدی و از عوامل و سازمان دهندگان اصلی مافیای مالی است که حتی با افشای سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی وی و همکارانش از بانک صادرات، همچنان در ریاست این بنیاد ابقا شد. بیش از ۶۰۰ هزار خانواده مجروحان و معلولان جنگ عملاً تحت هدایت رفیق‌دوست و عواملش به اسیران جنگی بنیاد جانبازان تبدیل شده‌اند. از دیگر عناصر پر قدرت مافیای مالی، کمیته امداد امام خمینی به ریاست عسگر اولادی، آستان قدس رضوی ریاست واعظ طبری هستند. هم‌چنین صندوق‌های قرض‌الحسنه بازار به یاری اتاق بازرگانی و کلان سرمایه‌دارانی فرامند هاشمی‌زاده سلطان پسته ایران و فرزند ارشد امام جمعه رفسنجان با برنامه‌ریزی‌های مزدوران سرمایه‌پرستی مانند سعید امانی، علی اکبر پوراستاد و خاموشی شیرازه اقتصاد مملکت را به دست گرفته و بر آن مسلط شده‌اند. این مافیای مالی صدها هزار خانواده فقیر را به اسارت کشیده و در صورت لزوم به خیابان‌ها می‌کشند و از آن‌ها به عنوان نیرویی در جهت مقاصد گوم ضد مردمی خود بهره می‌گیرند. تشکیلات انجمن حجتیه به آخوندها اختصاص ندارد، بلکه از میان وزرا، نظامیان، دیپلمات‌ها، مقامات ارشد دولتی، سردمداران سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی، کارچاق‌کن‌ها و دلال‌ها و کلان بازاریان و سیاسیون نیروهای مؤثر و قدرتمندی برای خود جذب کرده است. یعنی همان شیوه‌ای که در لژهای فراماسونری رعایت می‌شود. مثلاً

در تمام سال‌های پیش از جنبش ۲۲ بهمن، نه تنها ژنرال‌ها و کارگزاران سازمان امنیت شاه، بلکه حتی سیاسیونی نظیر مظفر بقایی که خود فراماسونر بود، با این انجمن همکاری داشت. وی در کرمان و به مناسبت تولد امام زمان، هر سال مراسمی را در باغی در خارج شهر برپا می‌کرد، که معروف به سفره کشک بادمجان بقایی بود. در این مراسم بسیاری از وابستگان بلندپایه حجتیه و فراماسونری ایران شرکت می‌کردند. در تمام سال‌های پیش از جنبش ۲۲ بهمن، حجتیه یکی از قوی‌ترین تشکیلات سیاسی و مذهبی را در استان کرمان و یزد در اختیار داشت. در همین دو استان زیر پوشش اشاعه اسلام بدترین رفتار انسانی با زرتشتیان ایران صورت پذیرفت. در کرمان بسیاری از خانه‌های زرتشتیان به آتش کشیده شد و محلات زرتشتی‌نشین یزد و کرمان از سکنه خالی شد. بر اساس همین سابقه بود که مظفر بقایی علیرغم همه اتهاماتی که در همکاری با کودتاچیان ۲۸ مرداد داشت، نه تنها توانست از تعقیب انقلابی در امان بماند، بلکه در کار سازماندهی حزب جمهوری اسلامی و هسته‌های چماق‌داران و حمله‌کنندگان به اجتماعات مقابل دادگاه تهران نقش بسیار مهمی ایفا کرد. دکتر حسن آیت که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شد، در واقع نماینده مظفر بقایی در این حزب بود. او بعدها به طرز بسیار مشکوکی ترور شد. مظفر بقایی پس از انتشار وصیت‌نامه سیاسی و چند مقاله تحلیلی مستقل علیه اسلامی که خمینی آن را پرچمداری می‌کرد، اجباراً در انزوا قرار گرفت و از سفرهای نوبتی و پنهانی‌اش به لندن و بازگشت به تهران و ارائه گزارش سفر محروم شد. پس از آن که تاریخ مصرف او همچون سرلشگر فردوست تمام شد، حکومت جمهوری اسلامی او را دستگیر کرد و اعلام شد که در زندان بر اثر سیفلیس مرده است. برخی انجمن‌ها و تشکله‌های به ظاهر غیرسیاسی در تهران نیز نقشی مشابه بقایی را در زمان شاه ایفا می‌کردند. مانند انجمن محلی «باغ صبا» در تهران، که پل پیوند لژهای ماسونی با انجمن حجتیه بود و یک سرتیپ بازنشسته ارتش رهبری آن را به عهده داشت. عواملی که در گذشته روابط نزدیک سیاسی و سازمانی با بقایی داشتند، اینک در جای جای دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی به انجام دستور اربابان خود مشغولند. از جمله این افراد می‌توان به مهدی گلدنی (ناخوانا احتمالاً گلشنی - توفان)، آقاجانی، اصلانی، محی‌الدین شیرازی اشاره کرد که اینک در صدا و سیمای جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند و در تهیه برنامه‌های سیاسی و فرهنگی ضد روشنفکری سرکوبگرانه از جمله «برنامه هویت» نقش نویسنده و تهیه‌کنندگان مطالب را به عهده داشتند.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

یا مرگ یا...

از ایرانی و خارجی به قدری بود که بسیاری از سفرای کشورهای خارجی منجمله پاکستان به این وحشی‌گری شدیداً اعتراض کرده و خواستار مجازات عاملین مجروح نمودن اتباع خود شدند.

موج جنبش به سرعت فراگیر شد و روز بعد دانشجویان بسیاری از دانشگاه‌های کشور، به ویژه دانشگاه تبریز و شیراز به این اعتراض پیوستند.

جمهوری اسلامی بر این خیال خام بود که با اعلام خودکشی سعید اسلامی (امامی) می‌تواند خشم درون نهفته میلیون‌ها ایرانی را باز هم در زیر خاکستر نگاه دارد. خاتمی و کمیسیون تحقیقش ماه‌ها کوشیدند که راه مفری از این گوری که خود با دستان به درازای تجاوز و خیانتشان کنده بودند، بیابند. سناریوی خودکشی امامی آن هم با واجبی این بارکسی را نرفت. مردم می‌پرسیدند که آخر چرا کوچک‌ترین عکسی از این به اصطلاح خودکشی شده در هیچ کجا انتشار نیافت. چرا برای کسی که گناه کبیره خودکشی را مرتکب می‌شود، سرنخ اصلی و قاتل نویسندگان بیگناه ایران است و دستور از خارجی‌ها برای این قتل‌ها گرفته، مجلس ترحیم چند صد نفره در تهران گرفته می‌شود و بالاترین مشاورین خامنه‌ای و خاتمی در آن حضور می‌یابند.

توقیف روزنامه سلام که فی‌الواقع بهانه‌ای به هزاران دانشجو داد تا به نمایندگی از ۶۰ میلیون ایرانی انزجار خود را از کل نظام بیان کنند، نشان از عمق بحران رژیم دارد. روزنامه‌نگاران ایران و بویژه روزنامه‌نگاران شاغل در روزنامه سلام نسخه‌ای از متن بخش‌هایی از بازجویی سعید اسلامی را در سطح تهران پخش کردند. در این سند امامی به وضوح اعتراف می‌کند که به دستور فلاحیان یک سال و نیم پیش خانم قائم‌مقامی مهماندار هواپیما را خفه کرده است. وقتی وی را با فلاحیان روبرو می‌کنند، فلاحیان اظهار عدم آشنایی با وی می‌نمایند ولی امامی با اسناد ادعای خود را ثابت می‌نماید. وی هم‌چنین اظهار داشته است که شخص خامنه‌ای فتوای قتل نویسندگان و فروورها را صادر نموده و او و همکارانش با توسل به این فتوای مذهبی به قتل عام پرداخته‌اند.

حال سران رژیم و در رأس آن خامنه‌ای به لکن افتاده و حتی خامنه‌ای آن چنان به ضعف افتاده که در سخنرانی روز ۲۱ تیر خود می‌گوید که اگر کسی به من اهانت کرد و عکس مرا آتش زد، به او کاری نداشته باشید.

در این میان میانه‌بازان و چپ‌نماهای فرصت‌طلب دودوزه‌باز به خفقان دچار آمده‌اند. همان‌هایی که با بیش‌تری بسیار سال‌ها بر طبل آشتی با رژیم کوفتند، همان جانوران دوپایی که سر بر آستان بورژوازی

سایده و مردم را از اعمال قهر به دور داشتند تا رژیم قهر خود را در مقابل کوچک‌ترین اعتراض به حق مردمی اعمال دارد. بلی امروز وقت آن است که این جانورانی که از هر آشخور جنایت و خیانت تغذیه می‌شوند را لگدمال کرد و تف نفرت بر گونه‌هایشان انداخت.

ما به دانشجویان مبارز دانشگاه‌های ایران درود فراوان می‌فرستیم و فریاد برمی‌کشیم که این جنبش دانشجویی باید فراگیر گردد. این جنبش باید به یک اعتراض و اعتصاب عمومی بدل گردد. کلیه نیروهای سیاسی مترقی ایران باید به این امر حیاتی توجه کامل مبذول دارند. □

خدا شاه...

روشن است. در کشورهایمانند ترکیه و هندوستان که لاییک هستند نیز این امر به روشنی و به شدیدترین وجهی به چشم می‌خورد. ولی در کشورهایمانند آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلستان و... که سرمایه به شکلی دموکراتیک و با چهره‌ای بزرگ کرده دیکتاتوری طبقاتی خود را اعمال می‌کند، نیز تحمیل مردم از طریق بازی با باورهای دینی آن‌ها کماکان ادامه دارد. مطابق گزارشات مطبوعات، مردم آمریکا در شمار مردم بی‌سواد دنیا و بسیار بسیار مذهبی طبقه‌بندی میشوند. امپریالیست‌ها این آزادی را برای خود قائل هستند که حقوق بشر را به صورت حقوق بشر لایق آزادی و یا بشر نالایق برای آزادی تفسیر کنند. اگر آن‌ها سود طبقاتی‌شان حکم کند، ابایی ندارند که "مؤمنان دین خوب" را علیه "مؤمنان دین بد" بشوراند. مثلاً امپریالیست‌ها به ویژه آمریکا از اسلام حاکم بر ایران خوششان نمی‌آید، ولی خود در افغانستان، سودان و الجزایر دولت اسلامی راه می‌اندازند. یهودیت نزد امپریالیست‌ها پیوسته دین مظلوم قلمداد می‌شود و حق دارد که در مقابل مسلمانان "تروریست" با استفاده از پیشرفته‌ترین و مهلک‌ترین سلاح‌ها وارد میدان شود و مثلاً در اردوگاه پناهندگان و آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا پیر و جوان و زن و مرد و کودک را از دم تیغ بگذرانند. آن‌ها وقتی از هیتلر حرف می‌زنند، از مظلومیت یهودی‌ها می‌گویند نه از سببیت مسیحیت! و کشتار هزاران زن و مرد انقلابی، آزاداندیش و کمونیست به دست سرمایه‌ها ر شده فراموششان می‌شود.

برخی از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی آمریکا نیز صحنه را کامل می‌کنند. آن‌ها با اشاره به یک واقعیت تلخ که ناشی از ذات حاکمیت سرمایه‌داری است، نتیجه دلخواه خود را می‌گیرند. آن‌ها می‌گویند: "ما حس اجتماعی و جمعی را در میان افراد از بین برده‌ایم. ما در ادامه در صفحه ۹

تزویر رویزیونیست‌ها...

که بسیاری از کمونیست‌ها که هنوز به اعتبار شوروی دوران استالین دلبستگی داشتند فریب این دغسکار دو رو را خوردند. ما در نوشته‌های گذشته خود برملا کردیم که شوانادزه وزیر امور خارجه سابق ابر قدرت شوروی در سال ۱۹۸۵ در ساحل دریای سیاه قول وحدت دو آلمان و بلعیده شدن شرق از طرف غرب را به همتای آلمانی خود داد. این امر مورد اعتراض مقامات آلمان شرقی قرار گرفت که در طی نامه اعتراضی به کمیته مرکزی حزب کمونیست (بخوان رویزیونیست-توفان) اتحاد شوروی خواهان توضیح آن شدند. رویزیونیست‌ها مزرانه اعلام داشتند که نظریات شوانادزه نظریه شخصی وی بوده و ربطی به نظریات حزب کمونیست (بخوان رویزیونیست-توفان) شوروی ندارد. تجربه نشان داد که رویزیونیست‌ها در پی تزویر بودند و از گفتن دروغ ابائی نداشتند و ندارند.

حالا به نمونه دیگری از شگرد رویزیونیست‌ها و این بار رویزیونیست‌های آلمانی و روسی یعنی آقایان کارل شیردوان Karl Schirdewan (عضو دفتر سیاسی حزب سوسیالیست متحده آلمان دموکراتیک SED و عضو کنونی حزب سوسیالیست‌های دموکرات PDS) و میکویان Mikojan (عضو کمیته مرکزی حزب "کمونیست" اتحاد شوروی) توجه کنید. این داستانی است که از زبان شیردوان می‌شنوید. وی گفت که در سال ۱۹۵۴ (پایین تاریخ توجه کنید و به نفوذ رویزیونیست‌ها در شوروی حتی در حزب کمونیست آن در زمان استالین پی ببرید-توفان) با میکویان یکی از پیروان وفادار خروشچف به گفتگو پرداختم. میکویان می‌پرسد که چرا کتابهای کائوتسکی Kautzky در آلمان دموکراتیک چاپ نمی‌شوند. سپس میکویان ادامه می‌دهد: "باید در باره مشاجره میان لنین و کائوتسکی مجدداً تعمق شود. لنین از این جا حرکت می‌کرد که ضعیف‌ترین حلقه زنجیر سرمایه‌داری باید بشکند و در این لحظه تاریخی اقدام به قیام لازم است و فاز انقلابی تغییرات اجتماع آغاز می‌گردد. کائوتسکی بر خلاف وی این موضع را داشت که فقط در ممالک پیشرفته صنعتی تکامل موفقیت آمیز سوسیالیسم ممکن است مشروط بر اینکه اکثریتی از مردم قبلاً موافق گذار به سوسیالیسم باشند. تاریخ بکدام یک از این دو حق داده است؟ و سپس شیردوان اضافه می‌کند که من حرف میکویان را خیلی خوب فهمیدم زیرا که تفکرات من هم در همین جهت بود. (نقل از کتاب شیردوان تحت عنوان قیام بر ضد اولبریش صفحه ۶۸ چاپ آلمانی).

ببینید چه کسانی در راس باصطلاح احزاب کمونیست قرار داشته و در آنجا لانه کرده بودند. با این نظریات ارتجاعی و شکست خورده که تجربه دو جنگ جهانی بطلان آنها را ثابت کرده است معلوم است که از شوروی سوسیالیستی کشوری سوسیال امپریالیستی بیرون زند. آمار و ارقام بسیاری در مورد دزدیها و جنایات این طبقه جدید در شوروی بر ملا شده است که ما آن را در تأیید خط مشی اصولی "توفان" در آینده بتدریج منتشر می‌کنیم.

دو چهره...

است. آنها که از "کوسو" نیامده‌اند. مترجم اگر مامور نباشد حداقل معذور است. حق انتخاب مترجم مورد اعتماد از متقاضی سلب شده است. متقاضی نمی‌داند که باید بدون واهمه حقایق را بگوید و یا اینکه از گفتن آنها پرهیز کند که مبادا به گوش جمهوری اسلامی برسد. آن چه را که وی با فرار از زندان و شکنجه به بازپرسان جمهوری اسلامی نگفته با پا در میانی مترجم ناشناس و بازپرس عبوس به آنها بگوید که به گوش جمهوری اسلامی برسد. این وضعی است که دولت "بشر دوست" آلمان بر سر پناهندگان ایرانی می‌آورد. نخست مترجم به آنها حالی می‌کند که نامه‌ای که آرم جمهوری اسلامی بر روی آن است امضاء کنند. بر اساس این نامه دولت اسلامی ایران تعهد می‌کند که تمام کسانی را که پناهندگی شان رد می‌شود با روی گشاده بپذیرد و کوچکترین مزاحمتی برای آنها فراهم نکند. نامه از سفارت جمهوری اسلامی ایران است. اداره امور پناهندگان مدرک جور می‌کند تا هر چه بیشتر متقاضیان پناهندگی را اخراج کرده و ظاهر حقوقی آن را در ادعای حمایت از "حقوق بشر" حفظ کند. بسیاری از متقاضیان که از عواقب این توطئه با خبر نیستند آنرا امضاء می‌کنند و سر خود را بر باد می‌دهند. مقاومت و اعتراض آنها با تشر و تهدید بازجو و مترجم روبروست. بازجو چنان جلوه می‌دهد که اگر از این کار پرهیز کنند وضع پرورنده آنها خراب می‌شود. اگر پناهنده‌ای مقاومت کرد و زیر بار نرفت سرانجام بازجو که از سیاست غیرقانونی خود با خبر است به وضع جدید تن در می‌دهد. پرسیدنی است که چنین نامه‌ای را بازجویان شخصاً از سفارت ایران گرفته‌اند و یا مقامات مسئول وزارت امور خارجه آن‌ها را در اختیار وزارت کشور به طور "خصوصی" قرار داده‌اند تا به عمل کرده‌ای غیرقانونی، قانوناً ادامه دهند و از انفصال خدمت باکی بدل راه ندهند. همه چیز تر و تمیز است و مدرک جرمی در این نوع موکراسی به دست کسی نمی‌دهد. جالب این است که وکلای مدافع متقاضیان پناهندگی از این نامه بی‌اطلاعتند و نسخه‌ای از آن نیز به متقاضی تحویل نمی‌گردد. آنها حتی سوگند موکل خود را که این نامه‌ها را دیده است باور نمی‌کنند. دنیای حیرت‌انگیزی است. نظام زیرک و دوراندیش و حيله گر مردم را مسخ کرده است. کار آن چنان وحشتناک است که یک پناهنده ایرانی به نام محمد صدرنیا در شهر برمن در آلمان فدرال بعلت فشار روانی و بی تکلیفی که خود نوعی شکنجه تکامل یافته و بشردوستانه است خودکشی کرد. در زندان استرداد آلمان یک پناهجوی زن ایرانی بنام زری

حیدری ۴۵ ساله در زیر فشار پلیس که وی را با دستبند به کنسولگری برده بود تا ورقه تحویل بلاعوض خود را امضاء کند جان داد و دختر ۱۶ ساله خود را بی سرپرست گذارد. اینها در حالی است که حکومت در دست "چیپ" هاست. همان سوسیال دموکرات‌ها و رفرمیست‌های معروف. کاری که دست راستی‌ها جرأت انجام آنرا نداشتند "دست چیپ"‌ها با خیال راحت از عهده انجامش بر می‌آیند. جالب این است که مدارک شما را برای تحقیق به نزد یک موسسه تحقیقاتی در هامبورگ می‌فرستند که مربوط به امور شرق شناسی و خاورمیانه است. ادعای این مرجع که سخنگوی غیر رسمی وزارت امور خارجه آلمان است و سالها یار و یاور خاتمی و رفسنجانی بوده است برای رئیس دادگاه حجت است.

سلسله مراتب قانونی و ظاهر فریب و مطبوعات پسند کنار هم چیده می‌شود و راه استرداد پناهنده سیاسی فراهم می‌گردد تا به روابط دو کشور صدمه‌ای نخورد و یا آنها را در بلاتکلیفی و فشار روانی و تضییقات غیرقابل تحمل و ضد انسانی آقدر نگاه می‌دارند تا مانند هموطن ارمنی ما در هلند در سن ۴۱ سالگی با داشتن همسر و سه فرزند خودکشی کند.

آن‌ها به شما حالی می‌کنند که اروپائی و آسیائی دو فرهنگ مختلف دارند و از ارزش‌های متفاوتی الهام می‌گیرند. آن چه در اروپا مجاز و پسندیده است می‌تواند در آسیا نگویده باشد و لذا نمی‌توان به صرف اینکه کسی ارزش‌های کشورهای کشورش را نمی‌پذیرد، ارزش‌هایی که در فرهنگ آنهاست و جنبه عمومی دارد واجد حق پناهندگی باشد. به عنوان مثال همین تعزیر را بگیریم. یکی از ارزش‌های اسلامی و در نتیجه ارزش‌های فرهنگی ایرانیان است. کسی نمی‌تواند به بهانه اینکه شکنجه می‌شود، تقاضای پناهندگی کند زیرا که در اسلام به آن تعزیر می‌گویند و مورد "پذیرش و مقبولیت" عمومی است و در فقه اسلامی از آن یاد شده است. درست است که دردآور است ولی هر دردی شکنجه نیست. هر عمل جراحی نیز که به قصد نجات بیمار صورت می‌گیرد، دردناک است ولی جان بیمار را نجات می‌دهد. از این گذشته پوست ایرانی‌ها کلفت است و کتک خورشان ملس. درک ایرانی و یا ملل تحت ستم همان درک غربی نیست. آن چه در ممالک آنها شکنجه نیست در غرب شکنجه است. لذا مردم دنیای تحت ستم نباید با معیاری غربی به مسایل برخورد کنند، باید همان معیارهایی را ملاک قضاوت قرار دهند که فرهنگ آنها به آنان تجویز می‌کند. اروپائی‌ها ظریف‌ترند، پوستشان سفید است و تحمل ضربات شلاق و یا تعزیر را ندارند، این است

که از دید ارزش‌های اروپائی و بطور کلی غربی تعزیر شکنجه است. غربی‌ها نمی‌توانند شکنجه را تحمل نمایند. تعزیر تن غربی‌ها را آزار می‌دهد. این عین تحقق حقوق بشر است. حقوق بشر در قاموس غربی‌ها یعنی اینکه هر کس همان حقی را بگیرد که "شایسته" وی است. حقوق بشر برای ما ایرانی‌ها آلات قتاله و ادوات شکنجه می‌آورد. برای مردم عراق و یوگسلاوی بمبهای آتشزا، خوشه‌ای و رادیو آکتیو به همراه دارد. برای مردم ژاپن با بمب اتمی. ویتنامی‌ها را باید با بمب ناپالم نابود کرد بدون اینکه دادگاه لاهه پریزدنت ترومن، جانسون، نیکسون و کندی را بعنوان جنایتکاران جنگی به محاکمه بکشد. حتی از برگزاری دادگاه بین‌المللی "برتراند راسل" و "ژان پل سارتر" در روی خشکی جلو گرفتند. این است مفهوم حقوق بشر در فرهنگ امپریالیسم. امپریالیسم که مبارزه طبقاتی را تقییح می‌کند و نوکراش در تمام جهان باین تنور هیزم می‌ریزند جز برخورد طبقاتی برخوردار دیگری به حقوق بشر ندارد. حقوق بشری که برای مردم "کوسو" لازم است و یا برای مردم "کرواسی" و یا "بوسنی" ضرورت دارد برای صرب‌ها لازم نیست و فاشیستهای "اوچکا" و یا کروات‌ها می‌توانند آنها را بتاراند و هزار هزار از آنها را قتل عام کنند بدون اینکه کسی در پی یافتن گورستانهای دستجمعی آنها در کراینا باشد. توچمان فاشیست و قاتل هنوز پریزدنت کرواسی است.

در این جاست که می‌توان بدرجه شقاوت امپریالیست‌ها پی برد. آن‌ها حاضرند برای حفظ منافع خود از روی میلیونها جسد رد شوند. چهره حقوق بشر آنها کریه است و پرچمی برای نقض آشکار و قانونی حقوق بشر است.

اسلویدان میلوویچ بهتر از صدام و یا توچمان نیست. وی متحد دیروز غربی‌ها بود که از وی به شدت حمایت می‌کردند، وقتی مبارزه مردم به رهبری نیروهای مترقی "کوسو" را به خاک و خون کشید و ارتش در آنجا پیاده کرد غربی‌ها صدایشان در نیامد زیرا تفسیر حقوق بشر طور دیگری در چند سال پیش اقتضاء میکرد. حال همین یار ضد کمونیست و بروکرات دیروز خود را به عنوان "کمونیست" می‌کوبند که با یک تیر دو نشان بزنند. یک دیکتاتور قلدر و ناسیونالیست را عوضی جا بزنند تا ذهن مردم را نسبت به کمونیسم بدبین کنند و هم یوگسلاوی را تقسیم کنند. یوگسلاوی هیچگاه نتوانست یک کشور کمونیستی بشود. همواره متحد امپریالیسم بود و امروز که به وجود آن نیاز ندارند چون قاب دستمال دورش می‌اندازند. در این راه اسلحه "حقوق بشر" جاده کوب آنها است.

مردم گیتی باید به این دو روئی پی ببرند. □

اتحاد فدا بیان...

خواهد گرفت." (ص ۲۶ بند ۱۷ همه جا تکیه از توفان است).

در این نقل قول جز تمایل عام و مثبت نگارندگان به تحقق سوسیالیسم که آنرا امر خوبی می دانند و برای رسیدن به آن به تحلیل اوضاع می پردازند که باید آنرا در هر صورت مورد توجه قرار داد، از نظر مشخص انحرافات بزرگی به چشم می خورد.

در این نقل قول که حقیقتاً دو پهلو است، ادعاهای اثبات نشده‌ای ارائه شده که باعث تاسف است. نگارندگان برنامه مدعی اند که بعلت جهانی شدن سرمایه باید شکل‌گیری، نوسازی، و باز سازی احزاب کمونیست را بر مبنای برنامه و اهداف طبقاتی استوار کرد.

و یا اتحاد باید بر مبنای برنامه و درخواست‌های جدید شکل بگیرد و نه بر اساس قطب‌های جهانی؟! و یا این که مسایل ملی و مستعمراتی و... به حاشیه رانده شده‌اند و جنبش کارگری به جلوی صحنه آمده است.

ما در مورد هر یک از این ادعاها که یک دنیا افکار انحرافی در پس آنها مدفون است و با کمونیسم ربطی ندارد سخن می‌رانیم.

پرسش نخست این است که اگر سرمایه جهانی شده است این امر چه ربطی به "نوسازی" احزاب کمونیست و یا "باز سازی" آنها دارد. مگر ماهیت سرمایه‌داری فرقی کرده است. مگر ماهیت احزاب کمونیست و نه احزابی که خود را کمونیست می‌نامیدند فرقی کرده است؟ خیر به هیچوجه. پس چرا "نوسازی" احزاب کمونیست را به توسعه و گسترش سرمایه‌داری مربوط می‌سازید؟ در این استدلال جز جمله پردازی هیچ نقطه قوت و منطقی نهفته نیست. سرمایه‌داری در حال تکامل و توسعه و جهانی شدن حدود یک قرن است به فاز امپریالیسم رسیده است و امروز یکه تاز میدان است. واهمه نکنید این ادعا فقط از لنین نیست. قبل از وی حتی ایدئولوگ‌های بورژوازی به این واقعیت اشاره داشته‌اند و نتیجه تحقیقات آنها مورد استفاده لنین نیز قرار گرفته است. لنین نتایج پیدایش امپریالیسم و سیر پیشرفت و تکامل ناگزیر آنرا نشان داد و خصیصه‌های حاکم بر آن را کشف کرد.

پس جهانی شدن سرمایه که همواره رو به توسعه و جهانی شدن بوده و خواهد بود، نمی‌تواند نقشی در تعیین ماهیت احزاب کمونیستی داشته باشد، که یکبار لوم "نوسازی" آنها مطرح شود. مگر چه چیز تا بحال کهنه بوده است که باید "نو" شود. رابطه دیالکتیکی بین جهانی شدن سرمایه و "نو سازی" احزاب کمونیست در چیست؟ تغییر تاکتیکها در مبارزه، ارزیابی مشخص از شرایط مشخص همواره در

دستور کار کمونیستها قرار داشته است و باز هم قرار خواهد داشت و ربطی به جهانی شدن سرمایه ندارد.

آیا این نوع نگارش هدفش نفی سابقه جنبش کمونیستی نیست؟ آیا نویسندگان برنامه توجه ندارند که با این سبک نگارش به چه نتایج وخیمی می‌رسند؟

اگر نویسندگان برنامه سابقه جنبش جهانی کمونیستی را قبول ندارند باید مانند تروتسکیست‌ها شهادت آنرا نیز داشته باشند که به نفی آن پردازند و مدعی شوند که بجز مارکس و تروتسکی هیچ عنصر دیگری در جهان کمونیست نبوده است. آنها باید به صراحت به نفی گذشته پرافتخار جنبش کمونیستی ایران و جهان بپردازند. حداقل در این راه جبهه ملی و نهضت آزادی و پیروان خلیل ملکی را به خود جلب می‌کنند و دل آنها را بدست آورده و خوشحالشان خواهند کرد.

احزاب کمونیستی که وجود داشته و دارند نیاز به "باز سازی" و "نوسازی" ندارند، آنها را فقط می‌توان احیاء و یا تقویت کرد، آنها همواره نو بوده‌اند. شما شاید می‌خواهید احزاب رویزیونیستی را که دشمنان طبقه کارگر بوده‌اند از در عقب به جنبش کمونیستی وارد کنید و با ریختن آب تطهیر بر سر آنها، از آنها احزاب "نو" ساخته "بر پا دارید.

این نظریه غلط شما می‌تواند از دو ریشه نشأت بگیرد، یا این که علت انحراف نتیجه خطای معرفتی است که از بی اطلاعی شما نسبت به عظمت جنبش جهانی کمونیستی در گذشته حاصل می‌شود، از بی توجهی شما نسبت به خیانت رویزیونیستها که بسیاری از این احزاب را به احزاب سوسیال دموکرات بدل کرد ناشی می‌شود و یا ریشه دیگر انحراف شما را باید در زمینه طبقاتی خرده بورژوازی جستجو کرد که مرکز ثقل جهان را در جانی می‌بیند که خودش ایستاده است. برای آنها جنبش کمونیستی "نوین" است و از موقعی شروع شده که گروه وی، سازمان وی، شخص وی پا به عرصه مبارزه گذارده است. این تفکر از نظر فلسفی ایده‌آلیستی و پندارگراییانه است، نافی تاریخ بوده و به سیر تکامل و تحول دیالکتیکی اعتقادی ندارد. از خویشاوندان همان تفکری است که دنیا را خلق شده خدا می‌داند که در عرض شش و بروایتی هفت روز آن را آفرید. خرده بورژوا فقط می‌تواند خود را ببیند و اعتقادی به مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ندارد.

اما این واقعیت روشنی است که احزاب کمونیستی همواره برنامه‌شان بر اساس منافع مبارزه طبقاتی و در خدمت طبقه کارگر و در جهت نابودی استثمار بوده است و لذا جمله شما که می‌خواهید با این "باز سازی" برنامه و اهداف را بر مبنای طبقاتی استوار کنید بکلی بی‌معناست. شما توجه ندارید که با این تئوری جدید خیانت رویزیونیستها را توجیه می‌کنید. بر اساس این نظریه این احزاب رویزیونیستی، گویا احزاب کمونیستی بوده‌اند که با شکست روبرو شده و حال باید

نوسازی و باز سازی گردند. باید این لاشه‌های متعفن را که دنباله رو امپریالیسم شوروی بوده‌اند، افشاء کرد و نه این که آنها را رنگ و روغن جدید زد و اعمال کردارشان را توجیه نمود.

شما در پی ادعای نخست نظریه خطای دیگری را که بوی ناسیونالیسم میدهد می‌آوردید: "اتحاد آن در سطح جهان را نیز نه بر مبنای شکل‌گیری حول محور این قطب یا آن قطب جهانی، بلکه بر مبنای سطح بسیار پیشرفته‌تری از برنامه و درخواستهای جدید شکل خواهد گرفت"

این کلی گویی برای چیست؟ آیا روی سخن تان مجدداً به حزب توده و احزاب رویزیونیستی نظیر آنها نیست که گویا علت شکستشان در نزدیکی به این یا آن قطب بوده است. آیا شما مکان هندسی را با تئوری رویزیونیسم عوضی نگرفته‌اید؟ آیا مفهوم قطب یک مفهوم غیر طبقاتی نیست؟ شما حتماً می‌دانید که اقطاب اجتماعی مضمونی طبقاتی دارند.

ما می‌پرسیم که اگر کشوری در جهان سوسیالیستی و وطن پرولتاریای جهان باشد مگر نه این است که به کوری چشم ناسیونالیست‌ها که دشمن طبقه کارگر هستند باید از این میهن سوسیالیستی با همه امکانات دفاع کرد؟ مگر غیر از این است که باید از این قطب با تمام نیرو حمایت نمود؟.

کمونیستی که انترناسیونالیست نباشد کمونیست نیست. کمونیستی که نفهمد می‌بایست از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تا زمانیکه این کشور سوسیالیستی بود با تمام امکانات دفاع می‌شد کمونیست نیست. ناسیونالیست حقیری بیش نیست که از ترس بورژواها حساب خود را از انترناسیونالیست‌ها جدا می‌کند. البته که شوروی سوسیالیستی قطب است، مرکز است، محور است و باید به دور آن حلقه زد و از آن حمایت نمود. شما مراحل تاریخی را مخدوش می‌کنید و توجه ندارید که سرانجام به نتایج ارتجاعی می‌رسید.

مگر نه این است که کمونیست‌ها می‌بایست تا موقعی که شوروی سوسیالیستی بود در کنار پرولتاریای شوروی بر ضد نازی‌ها می‌جنگیدند و با تمام نیرو به وظیفه انترناسیونالیستی خود عمل می‌کردند. رعب شما از بورژوازی برای چیست که نکند شما را به خیانت متهم کند؟ خائن تر از این خائنین سلطنت طلب بورژوا دیده‌اید که برای مبارزه با کمونیسم با همین آخوندها متحد خواهند شد و کعبه آمالشان واشنگتن و لندن و پاریس است. مگر همه این "وطن پرستان" در آغوش "سیا" و صدام حسین و قذافی لم نداده بودند و پول می‌گرفتند. مگر همین "جبهه ملی" نبود که خوزستان را با دریافت دینارهای عراقی و پترودلارهای عربی به صدام حسین فروخت و ورقه تسلیم آنرا نیز امضاء کرد؟ حال آنها همشان در مجموع این خیانت را به سکوت ادامه در صفحه ۹

اتحاد فداییان...

برگذار می‌کنند.

مگر وظیفه کمونیست‌ها نبود که در هنگ‌های بین‌المللی برای حمایت از جمهوری‌خواهان اسپانیا به نبرد بروند و در راه آرمانی انسان دوستانه مبارزه کنند؟ این افتخار کمونیست‌هاست. این افتخار ماست که یک انقلابی غیر ایرانی را به صد ایرانی ارتجاعی ترجیح می‌دهیم.

شما از این قلب و آن قلب صحبت می‌کنید که کنایه‌ای به شوروی و چین است. شما هنوز نفهمیده‌اید و نمی‌خواهید بفهمید که اختلاف چین و شوروی بر سر اصول مارکسیسم - لنینیسم بود و نه بر سر قلب من و قلب تو. شما می‌خواهید ارزش مبارزه ضد رویزیونیستی را که گویا دعوا بین هواداران دو قلب بوده و به شما ربطی ندارد زیرا که شما طرفدار هیچ قطبی نیستید و نمی‌خواهید باشید و از هر رنگی آزادید، تا سطح دعوای رئیس‌بازی تنزل دهید.

ما می‌پرسیم مگر طبقه کارگر قطبی در مقابل قلب سرمایه‌داری نیست؟ مگر ما در دنیای دو قطبی زندگی نمی‌کنیم؟ مگر انقلاب و ضد انقلاب دو قلب متضاد یکدیگر نیستند؟ مگر اردوگاه ضد انقلاب و انقلاب در مقابل هم چادر نزده‌اند؟ مگر بدون ضدانقلاب می‌تواند انقلاب وجود داشته باشد؟ این یکی از اصول بدیهی ماتریالیسم دیالکتیک است. این مفاهیم غیر طبقاتی و بورژوازی را چرا رواج می‌دهید؟ شما در مبارزه عظیمی که بر علیه رویزیونیسم خروش‌چف و سوسیال امپریالیسم شوروی در گرفت می‌خواستید بی‌طرف بمانید و لذا به خلق این تئوریهای قطبی توسل جستید. حال به خیال خودتان می‌خواهید از نو شروع کنید هر چه بوده بد بوده و شما از این به بعد خویش را عرضه می‌کنید و مطمئن هستید که دست از پا خطا نخواهید کرد. چقدر بی‌خردی و مسحور بورژوازی شدن بد است، چقدر خود بزرگ بینی و نیهیلیسم و بی‌احترامی نسبت به گذشتگان زشت است. "توفان" خود محصول این گذشته است و بدون این گذشته و تکامل دیالکتیکی آن نمی‌توانست جنبش کمونیستی ایران وجود داشته باشد.

و سرانجام شما در بخش آخر مدعی می‌شوید که مبارزه علیه امپریالیسم به حاشیه رفته و با جهانی شدن سرمایه‌داری انقلاب سوسیالیستی مطرح است. این تئوری نه تنها با واقعیت در تناقض کامل است که از ریشه نادرست می‌باشد. نخست اینکه مبارزه برضد امپریالیسم یک مبارزه ملی است. مبارزه‌ای برای کسب و یا حفظ استقلال کشور است. این کشور می‌تواند سرمایه‌داری باشد نظیر ایران، عراق، هندوستان و... و یا سوسیالیستی باشد آنگونه که شوروی در زمان لنین و استالین بود. وقتی استقلالش از جانب امپریالیسم مورد تجاوز قرار گیرد مبارزه وی یک جنگ میهنی و ملی

است. سوسیالیسم نافی مبارزه ملی و ضد امپریالیستی نیست. یک کشور سوسیالیستی با مبارزه علیه امپریالیسم در مبارزه ملی خویش از دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی‌اش حمایت می‌کند در حالیکه در کشوری مانند هندوستان و یا یوگسلاوی این مبارزه ماهیتاً بورژوازی و برای حفظ تمامیت ارضی کشورش توسط که قدرت اجنبی تهدید می‌شود، خواهد بود. به این جهت این نظریه شما از نظر تئوریک به کلی خطاست. اما از نظر عملی نیز به دور از واقعیت است. جهانی شدن سرمایه یعنی دست‌اندازی امپریالیست‌ها به اقصی نقاط جهان برای چپاول مواد خام و نیروی کار ارزان قیمت و کسب و کنترل بازارهای فروش کالاهای خود. این توسعه طلبی امپریالیست‌ها با مقاومت ملتها و دول مستقل جهان روبرو می‌شود که زیر بار دیکته امپریالیسم نمی‌روند. مبارزه ضد امپریالیستی به جای آنکه به حاشیه رود به جلوی صحنه آمده و مغایرتی نیز با انقلاب سوسیالیستی ندارد. آیا یک‌تازی امپریالیسم خونخوار آمریکا در جهان و تجاوز به کشورها و تکه تکه کردن یوگسلاوی و مستعمره کردن کرواسی، بوسنی، اسلوانی و اکنون کوسوو و... شاهدی بر ادعای ما نیست؟ این است به حاشیه رانده شدن امپریالیسم؟ البته معلوم است که کسی که واقعیت وجود امپریالیسم را بپذیرد باید واقعیت مبارزه ملی و آزادیبخش را بپذیرد و آنرا یکی از تضادهای اساسی دوران ما بداند که چهره کنونی سیاسی جهان ما را ترسیم می‌کند آنوقت باید به تضاد بین امپریالیست‌ها نیز معتقد باشد، باید نظریات لنین در مورد امپریالیسم را بپذیرد و به امکان انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد نیز معتقد باشد. این اعتقادات نتایجی را بدنبال دارد که به طرح پرسش امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور می‌رسد. ترسکیست‌ها که ضد لنین، لنینیسم و انقلاب هستند نافی مبارزه ملی‌اند. آنها می‌خواهند به خیال خودشان یکباره انقلاب جهانی کنند. منتظرند تا سرمایه‌داری آقدر جهانی شود که همه پرولتاریای جهان برضد همه بورژوازی جهان متحد شود و کلک وی را یکباره بکند. تروتسکیسم ورشکسته و تروریسم با همین قباب پاره پاره به جنگ کمونیست‌ها آمده و به نفی مبارزه ضد امپریالیستی و ملی مشغول است. به کمونیست‌ها سفارش می‌کند که از میهن خود دفاع نکنند آنرا دو دستی تسلیم امپریالیست‌ها کنند. این چهره کثیف و وامانده تروتسکیسم معاصر و دشمن لنینیسم است. این تروتسکیسم دورو و مزور است که شما را به تئوری جهانی شدن سرمایه مشغول کرده و امپریالیسم را به "حاشیه" البته فقط در تفکر خودش رانده است. این تئوری خائنه تروتسکیستی و متعفن است که مبارزه ضد امپریالیستی را نفی کرده و نظریه "جهان وطنی (کوسموپلیتن)" را بجای انترناسیونالیسم پرولتری

جا می‌زند. شما چرا فریب این تئوریا را می‌خورید. آیا همین کنفرانس ۲۹ کشور برای تقسیم بازارهای جهان بین سرمایه‌های فراملی و نقض آشکار استقلال کشورها خود گواه بارزی بر این نیست که تروتسکیسم مرده است و لنینیسم چون خورشید تابان می‌درخشد و وظیفه کمونیست‌هاست که در رهبری مبارزه ملی کشورشان قرار گیرند و آنرا به سمت سوسیالیسم سوق دهند. پس ببینید که در این چند واژه بی مسئولیت که شما سرهم کرده‌اید تا شاید دل تروتسکیستهای ایرانی بی وطن را بدست آورید تا چه حد انحراف خطرناک نهفته است. تروتسکیسم گندابی مرده است که جز عفونت و خرابکاری در جنبش ملی و جهانی هیچ هنر دیگری ندارد. به هوش باشید و با مغز خود بیاندیشید.

پس ببینید چه نتایجی از جملات بی‌تعمق بیرون می‌زند که نتایج وخیم سیاسی دارد. به نظر ما رفقا دقت لازم را در نگارش برنامه بکار نبرده‌اند. به این جهت این برنامه نمی‌تواند ره‌گشا باشد و به سردرگمی خاتمه دهد. خود سردرگمی می‌آفریند. این برنامه به بازنگری ریشه‌ای نیاز دارد. □

خدا - شاه...

فردگرایی افراط کرده‌ایم. همه چیز را بر "من" و "منافع من" استوار کرده‌ایم. آینده جوانان را از بین برده‌ایم... نتیجه می‌گیرند که "ما سابقاً مؤسسات مذهبی داشتیم که ما را به هم پیوند می‌دادند و حالا بدان‌ها نیازمندیم!"

ولی علیرغم تبلیغات جامعه‌شناسان سرمایه، آن‌چه مردم را به هم پیوند می‌دهد، تعلقات طبقاتی آن‌ها است و تنها راه رهایی از این همه ظلم و ستم، نسل‌کشی، جنگ و جنایت، فقر و بیکاری و خفقان و سرنیزه، انقلاب پرولتری و درهم کوبیدن سرمایه و بنا نهادن جامعه سوسیالیستی است. رهایی بشریت از حاکمیت سرمایه و از هم دریدن زنجیر آن و استقرار نظام انسانی، این است آن تنها راه نجات. در این راه زحمتکشان سراسر جهان در یک صف قرار دارند. پرولتاریای سراسر جهان بدون در نظر گرفتن دین و ملت و زبان، به مثابه بدنه یک ارتش واحد نیرومند جهانی در کنار یکدیگر قرار دارند. اگر سرمایه تحت نام خدا - شاه - میهن دمار از روزگار مرد درمی‌آورد، وقت آن است که پرولتاریا نیز به نام انسان پای به میدان‌گذار و نظام انسانی رها شده از هر نوع ستم را بنا نهد. همان طور که زحمتکشان ایران دم و دستگاه آخوندهای جنایتکار که خود را نماینده خدا بر روی زمین می‌دانند، را از صحنه ایران و از صحنه زندگی بیرون خواهد راند، بی‌شک زحمتکشان جهان نیز با اراده تاریخ‌ساز خود همه فریب‌کاران را که در لباس پاپ، کشیش، خاخام و غیره به مسلخ سرمایه می‌برند، به زیاله‌دان تاریخ خواهند ریخت. □

آغاز فروپاشی...

قبل از جنگ را مطالعه کرد، سیاستی که به جنگ انجامیده یا می‌انجامد. اگر این سیاست، سیاست امپریالیستی است یعنی اگر از منافع سرمایه مالی دفاع می‌کند، مستعمرات و کشورهای دیگر را غارت می‌نماید، در این صورت جنگی که از این سیاست برمی‌خیزد، جنگ امپریالیستی است. اگر سیاست، سیاست ملی آزادیبخش است یعنی مبین جنبش توده‌ای علیه یوغ ملی است، در این صورت جنگی که از این سیاست برمی‌خیزد، جنگ آزادیبخش ملی است. از نظر کمونیست‌ها جنگ پرولتاریا بر ضد سرما به داری بخاطر نجات هستی‌اش و پایان دادن به بهره‌کشی خویش اقدامی برحق است. وقتی استعمارگران برای غارت کشوری به آن تجاوز کرده و در آن کشور ساکن گشته و مانع می‌گردند که ساکنین آن کشور خود سرنوشت خویش را تعیین کنند در آن صورت مبارزه انقلابی آن مردم و جنگ آزادیبخش آن‌ها برای کسب استقلال ملی اقدامی مترقی و قابل ستایش است. پس از دیدگاه مارکسیست‌ها به مفهوم جنگ باید از دیدگاه منافع مبارزه طبقاتی نگریست. جنگ خلقهای ویتنام، کامبوج و لائوس علیه تجاوزکاران آمریکائی، جنگ خلقهای شوروی و سایر خلقهای جهان علیه ددمنشی نازی‌ها، جنگهای مقدسی هستند که با هدف نابودی جنگ افروزان صورت می‌پذیرند. مارکسیست‌ها جنگ‌ها را به عادلانه و غیر عادلانه تقسیم می‌کنند و همواره از جنگ‌های عادلانه حمایت خواهند کرد. حتی بورژواها نیز جنگ خود را بر ضد فئودال‌ها مترقی و عادلانه ارزیابی می‌کنند. پریزدنت بوش که فرمان نابودی مردم عراق را صادر کرده بود، با فریبکاری اقدام خود را جنگ عادلانه معرفی می‌کرد و با همان استدلالی عمل می‌نمود که در مواقع عادی بر ضد آن به یورش ایدئولوژیک مبادرت می‌ورزید. جنگ همان گونه که روشن است ادامه سیاست با وسایل دیگر است و سیاست نیز طبقاتی و در خدمت منافع گروه، طبقه و محافل معینی صورت می‌گیرد. اگر سیاست بد و خوب دارد، اگر سیاست بی پدر و مادر بورژوائی و سیاست روشن و اصولی کمونیستی وجود دارد، آنوقت جنگ نیز از دو زاویه باید مورد بررسی قرار گیرد. بقول لنین: "جنگ داخلی نیز جنگ است. هر آن کس که مبارزه طبقاتی را قبول دارد نمی‌تواند جنگ داخلی را قبول نداشته باشد. این جنگ‌ها در جامعه طبقاتی ادامه طبیعی و در شرایط معین ادامه ناگزیر تکامل و شدت مبارزه طبقاتی است. تمام انقلابات بزرگ مؤید این امر است. انکار جنگ‌های داخلی و یا بدست فراموشی سپردن آنها به معنی افتادن در اپورتونیزم مفرط و روگردانیدن از انقلاب سوسیالیستی است." آن کس که جنگ را بطور

کلی محکوم می‌کند چه آگاهانه و چه از روی جهالت به طور عینی همدست استعمار و استثمار و یار و یاور امپریالیسم است. وی فقط آب به آسیاب امپریالیسم که نیروی تجاوز و جنگ است، فرو می‌ریزد و مردم عادی را در قبالت تجاوز آن روحاً خلع سلاح می‌نماید. رویزیونیست‌ها از این قماشند که جنگ را از ماهیت آن جدا کرده و امری برای خود در نظر گرفته و در هر شرایطی محکوم و طرد می‌کنند. کائوتسکی در سال ۱۹۱۴ قبل از آغاز جنگ اول جهانی می‌گفت: "در شرایط کنونی جنگی نیست که به طور کلی برای ملل مختلف و به ویژه برای پرولتاریا بدبختی به بار نیآورد. آن چه که ما از آن بحث می‌کنیم این است که ما به چه وسیله‌ای می‌توانیم از جنگ مخوف جلوگیری کنیم نه این که کدام جنگ‌ها ممکن است مفید واقع شوند و کدام مضر" (حزب سوسیال-دموکرات در دوران جنگ). دو جنگ جهانی که هر دو را بورژواها شروع کردند و تجاوز به شوروی و قتل عام میلیون‌ها انسان لازم بود تا ثابت شود مهمات کائوتسکی چقدر بی‌ربط است و تئوری‌هایش تا به چه حد به امپریالیست‌ها خدمت کرده است.

فرق مارکسیست لنینیست‌ها با رویزیونیست‌ها در درک رابطه عمیق میان جنگ و مبارزه طبقاتی است. هر کس که این واقعیت را که فقط با نابودی طبقات و استقرار سوسیالیسم در عرصه جهان، جنگ بطور کلی از صحنه تاریخ زوده خواهد شد، درک نکند بویی از مبارزه طبقاتی نبرده است. اکنون که سرمایه‌داری بر جهان تسلط بی‌برو برگرد دارد ما شاهد آنیم که از جنگی به جنگ دیگر می‌رود. پیروزی سرمایه‌داری و بقاء آن با ادامه جنگ همراه است. اگر لنین جنگ را زائیده امپریالیسم می‌دانست، رویزیونیست‌ها جنگ را از ماهیت طبقاتی آن جدا کرده و چنین جلوه می‌دادند که گویا در آمریکا نیز آدم‌های خوبی وجود دارند که مخالف جنگند. توگوئی سیاست امپریالیسم با آدم‌های خوب و بد تعیین می‌شود. توگوئی نیاز سرمایه در به راه انداختن جنگ یک امر کاملاً ذهنی و نه عینی است که از ماهیت تکامل و گسترش سرمایه برمی‌خیزد. رویزیونیست‌ها با هر جنگی به مخالفت برمی‌خیزند و پاسیفیسم را با تکیه به روحیه ضد جنگ توده‌ها تبلیغ می‌کنند. این افکاری بود که خروشچف بدان‌ها دامن زد.

خروشچف اصل صحیح لنینی همزیستی مسالمت‌آمیز بین کشورهای دارای نظامهای اجتماعی گوناگون را تحریف کرده و آنرا به سیاست تسلیم طبقاتی و آرایش امپریالیسم مبدل نموده و با امپریالیسم "صلح طلب" بر سر تقسیم جهان به تباری نشست. خروشچف همزیستی مسالمت‌آمیز را به مثابه خط مشی اصلی سیاست خارجی و "خط مشی استراتژی تمام دوران

گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی" اعلان نمود (پراودا دسامبر ۱۹۶۳). خروشچف اصل همزیستی مسالمت‌آمیز میان نظامهای گوناگون اجتماعی را تا موقعی که سوسیالیسم در محاصره سرمایه‌داری قرار دارد به اصل مبارزه طبقاتی بسط داد و همزیستی و آشتی طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی کرد.

هفته نامه آمریکائی نیشن (Nation) این سیاست خروشچف را که به انشعاب جنبش کمونیستی جهان منجر گردید صادقانه در خدمت غرب ارزیابی کرده و نوشت: "دیگر روشن شده است که آرزوی خروشچف برای تخفیف تنشج در بهبود مناسبات با غرب بسیار صادقانه است و او حتا آماده است برای نیل به این هدف جنبش کمونیستی را به خطر نفاق بیاندازد" (۹ فوریه ۱۹۶۳). خروشچف برای آقائی بر جهان و تبدیل روسیه سوسیالیستی به یک ابر قدرت امپریالیستی می‌گوید: "ما امیدواریم در زمینه مبارزه بخاطر صلح و امنیت خلق‌های کشورهای مختلف و در رشته‌های اقتصادی و فرهنگی با آمریکا دوستانه همکاری کنیم" و "همکاری اتحاد شوروی و آمریکا در حل مسائل جهانی" اساس سیاست شوروی اعلان می‌گردد. حل مسائل جهان چیزی جز سرکوب و یا وابسته کردن جنبش‌های آزادیخواهانه خلق‌ها و انحراف مبارزات پرولتاریای جهان نبود. مبارزه طبقاتی و انترناسیونالیسم پرولتاری و ایده‌های سوسیالیسم برای توافق با هارترین کشور امپریالیستی جهان بیش‌مانه فدا می‌شود و برای نیل به این مقصود تئوری‌های جدیدی خلق می‌شود. تئوری مرحله سوم سرمایه‌داری که بر طبق این تئوری گویا امپریالیسم دیگر جنگ طلب نیست و اعلان می‌گردد: "من در هنگام مذاکره با رئیس جمهور آمریکا حس کردم که او نیز مانند ما، در اندیشه تامین صلح است" (از مصاحبه مطبوعاتی خروشچف ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۹). و طی سخنرانی دیگری در میان زحمتکشان شوروی می‌گوید: "من از این تریبون عالی در برابر خلق خویش، در برابر حزب و دولت باید بگویم که رئیس جمهور، آیزنهاور در ارزیابی اوضاع و احوال معاصر بین‌المللی، خردمندی دولت‌مندان نشان داد. مردانگی و اراده نشان داد. او بعنوان مردی که از اعتماد کامل خلق خود برخوردار است، علیرغم شرایط بفرنج آمریکا پیشنهاد کرد که بین سران دو کشور ما دید و باز دید به عمل آید. ما قدر این ابتکار مهم را که در جهت تحکیم امر صلح است می‌دانیم" (مسکو ۵۹/۹/۲۸).

چقدر این کلمات شرم‌آور و در خدمت گمراهی مردم جهان است که دیدشان نسبت به امپریالیسم این

آغاز فروپاشی...

دشمن غدار بشریت تغییر کند. مگر می شود برای امنیت جهان با امپریالیستها همدستی کرد؟ امپریالیستها خود بزرگترین عامل تشنج و جنگ در جهان هستند. خروشچف از آن جهت در فکر تبابی با امپریالیسم بود، از آن جهت افکار را از ماهیت جنگ طلبانه امپریالیسم دور می کرد که خودش شوروی سوسیالیستی را به سوی کشوری امپریالیستی و متجاوز سوق می داد و طبیعی بود که بین آنها باید برای حفظ امنیت خودشان در قبال اعتراض و انقلاب خلقها تبابی می شد. همانطور که خروشچف مجیز آیزنهاور و کندی را می گفت "بهترین دوست غرب در مسکو" (مجله فرهنگی تایمز ۹ مارس ۱۹۶۳) دانسته و بر این اعتقاد بودند که "برای جهان آزاد، رفیق خروشچف بمثابة بهترین نخست وزیر روسها بشمار می رود... این پشتیبانی ها طبیعی بود، چرا که روش "دفاع" خروشچف از صلح و همزیستی مسالمت آمیز راه تامین صلح واقعی و دفاع از آرمان پرولتاریا نبود بلکه راه همکاری و سازش بود. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که تنها راه جلوگیری از جنگ، بسیج توده ها، تشدید مبارزه طبقاتی به منظور انقلاب و نابودی امپریالیسم است به قول رفیق استالین: "برای امکان ناپذیر کردن جنگ باید امپریالیسم را نابود ساخت (مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۵۲).

لنین نیز بدرستی و با اندیشه های ژرف خود در تحلیلی از امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری این ماهیت جنگ طلبانه امپریالیسم را افشاء کرده است و ادامه دهنده راه لنین علیرغم مهمات بیشماری که ضد مارکسیستها در مورد کنفرانس "یالتا" و "پتسدام" انتشار می دهند. در مورد پاسیفیسم امپریالیستها همواره این اعتقاد را داشت که آنها تنها یک هدف دارند و آنهم تدارک جنگ است.

"آنها تنها یک هدف دارند و آنهم فریب دادن مردم با جملات پرطمطراق در باره صلح است تا بتوانند جنگ نوینی را تدارک ببینند." (کلیات آثار جلد ۶). و یا "بسیاری معتقدند پاسیفیسم امپریالیسم وسیله صلح می باشد. این اندیشه غلط است. پاسیفیسم امپریالیسم وسیله تدارک جنگ و استتار این تدارک بوسیله الفاظ ریاکارانه در پیرامون صلح می باشد. بدون این پاسیفیسم و جامعه ملل که آلت دست امپریالیستهاست، تدارک جنگ در شرایط کنونی غیر ممکن است." (کلیات جلد ۱۱).

کائوسکی نیز در برخورد به جنگ همان موضعی را بیان می کند که بعدها شاگردان او و در راس آن خروشچف بیان داشته است. کائوسکی می گفت:

"در حال حاضر آمریکا نیرومندترین کشور در جهان می باشد و اگر این کشور در جامعه ملل و یا به اتفاق آن برای جلوگیری از جنگ اقدام کند، جامعه ملل را به سازمان مقاومت ناپذیری مبدل می سازد (سوسیالیسم و جنگ). و ده سال قبل از بروز جنگ جهانی دوم می افزود: "اگر اکنون کسی باز هم خطر جنگ امپریالیستی را تصویر کند، آنوقت او بجای در نظر گرفتن عصر ما بر همان نسخه های سنتی متکی گردیده است" (مسئله دفاع و حزب سوسیال دموکرات). وقتی کسی این جملات را می خواند نمی تواند از خنده روده بر نشود.

زیاد راه دوری نرفته ایم اگر اشاره کنیم که امپریالیسم آمریکا یا توسط سازمان ملل متحد و یا قلدردنشانه توسط نیروی خود و متحدان نزدیکش جنگ خلیج فارس و تجاوز به عراق و یوگسلاوی را راه انداخته است. امپریالیسم آمریکا با تجاوز به کره آنرا به دویخش تقسیم کرد، ویتنام را به خون کشید و در کامبوج ژنرال "لون نول" کودتاچی را بر سر کار آورد که امروزه کسی از جنایاتش در کامبوج برای تبریه جنایات آمریکا و تجاوز ویتنام به آنجا صحبتی هم نمی کند. سیاهه اعمال تجاوزکارانه و جنایتکارانه قوی ترین ابر قدرت تاریخ در اندونزی، ویتنام، ایران، ترکیه، کنگو، آفریقای جنوبی، شیلی، آرژانتین، گواتمالا، جمهوری دومینیکن، گرانادا، کوبا، بولیوی، پاناما و... طولانی است و جای حاشا برای رفرمیستها، رویزیونیستها، پاسیفیستها، کائوتسکیستها باقی نمی گذارد تا برای امپریالیسم آمریکا کارنامه صلح طلبی صادر کنند. واقعیت تبهکاری امپریالیسم دیگر قابل انکار نیست حتی اگر کار به جایی برسد که همه اپورتونیستهای جهان از استعمال واژه امپریالیسم طفره روند.

استالین در رد چنین نظرات غافل کننده ای که توسط چنین خائینی در جنبش کارگری اشاعه می یافت نوشت: "در اینجا مهمتر از همه این امر است که سوسیال دمکراسی بزرگترین شايع کننده پاسیفیسم امپریالیستی در میان طبقه کارگر است، یعنی تکیه گاه عمده سرمایه داری در میان طبقه کارگر در امر تدارک جنگ نوین و مداخله می باشد." (کلیات جلد ۱۱).

بی جهت نبود که رفقای آلبانی و چین در مقابل این تئوریهای پوسیده رویزیونیستی قد برافراشتند و در جهت پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم کوشیدند. آنها از جمله نوشتند: "عقیده مبنی بر اینکه بدون از بین بردن ریشه های اجتماعی جنگها در شرایطی که امپریالیسم و طبقات استثمارگر وجود دارند هم اکنون امکان از بین بردن کامل و همگانی وسایل جنگ و حذف همه جنگها از آنجمله جنگهای عادلانه از زندگی اجتماعی وجود دارد، نادرست

است و با آموزش مارکسیستی-لنینیستی در باره مبارزه طبقاتی دولت و انقلاب مباحثه دارد. در مبارزه طبقاتی ما می توانیم و باید بوجه شایسته ای بشر دوستی را مورد استفاده قرار دهیم. اما بدین سبب نباید از موضع اساسی مارکسیسم-لنینیسم دور شویم" (از نطق دن سیائو پین در جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری، مسکو، سال ۱۹۶۰ در آن موقعی که وی هنوز در مواضع کمونیستی قرار داشت).

رفقای چینی سپس افزودند: "اشخاصی یافت می شوند که معتقدند که در شرایطی که هنوز امپریالیسم و سیستم بهره کشی انسان از انسان وجود دارد می توان از طریق "خلع سلاح عمومی"، "جهان بدون سلاح، بدون ارتش، بدون جنگ" را تحقق بخشید. این پندار کاملاً تحقق ناپذیری است." "اگر به حق خلع سلاح همگانی و کامل به مثابه راه اساسی مبارزه برای صلح جهانی بنگرند، این پندار را شایع کنند که امپریالیستها می توانند داوطلبانه سلاح بر زمین نهند و بکوشند که تحت پرچم خلع سلاح مبارزه انقلابی خلقها و ملت‌های ستمدیده را از بین ببرند، این بدان معناست که عمداً خلقهای جهان را فریب داده و در اجرای سیاست تجاوز و جنگ به امپریالیسم خدمت نمایند." (از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مورخ ۱۴ ژوئن سال ۱۹۶۳). و یا "لازم است خاطر نشان شود که مدافعین خلع سلاح همگانی و کامل با موعظه این نظر که امپریالیستها می توانند کاملاً خود را خلع سلاح کنند و داوطلبانه سلاح بر زمین نهند، می خواهند که خلقها و ملت‌های ستمدیده نیز سلاح خود را که برای دفاع از تجاوز امپریالیستی مورد استفاده قرار می دهند، تسلیم نمایند." (از نطق لیلوچون چی در جلسه شورای جهانی صلح ورشو، ۲۸ نوامبر ۱۹۶۳). و یا "بطوریکه گفتیم امپریالیسم هرگز بخلع سلاح همگانی و کامل تن نخواهد داد و تنها مشغول ازدیاد همگانی و کامل تسلیحات است" (از نطق گوچیان در چهارمین دوره اجلاس شورای سازمان همبستگی خلقهای آسیا و آفریقا، الجزیره، ۲۳ مارس سال ۱۹۶۳).

آیا گذشت ۳۶ سال پس از ۱۹۶۳ کافی نیست که نشان دهد که مارکسیست لینیستها در مواضع درست قرار داشتند و رویزیونیستها که در زمان استالین خود را مخفی کرده بودند و پس از درگذشت وی زمام امور را بدست گرفتند تا به چه حد به خیانت دست زده اند. اگر خیانت رویزیونیستها را بزرگترین خیانت تاریخ بنامیم سخنی به خطا نگفته ایم. خوب است که کمونیست‌هایی که فریب خورده اند بخود آیند و با نفی رویزیونیسم به شاهراه بزرگ مبارزه کمونیستها پیوندند. □

"توفان" وپیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست (۶)

درخواستها و مبارزات، همه و همه نه تنها شکل گیری و نوسازی و باز سازی احزاب کمونیست را بر مبنای برنامه و اهداف طبقاتی استوار خواهد کرد، بلکه اتحاد آن در سطح جهان را نیز نه بر مبنای شکل گیری حول محور این قطب یا آن قطب جهانی، بلکه بر مبنای سطح بسیار پیشرفته تری از برنامه و درخواستهای جدید شکل ادامه در صفحه ۸

لنینیسم یا تروتسکیسم

این نقل قول را از برنامه اتحاد فدائیان بخوانید: "پروسه جهانی شدن سرمایه داری و تسلط کامل نظام سرمایه داری در اقصی نقاط جهان، به حاشیه رانده شدن مسایل ملی، مستعمراتی و... و به جلو صحنه رانده شدن جنبش کارگری در کشورهای غنی و فقیر، پیشرفته و در حال توسعه، هم سطح شدن شرایط زندگی، تجربیات

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی (۶)

مارکسیست لنینیستها به جنگ به منزله امری انتزاعی نمی نگرند. آنها در پی آن هستند که خصلت جنگ را بشناسند. بدانند که چرا این جنگ به وجود آمده و چه اهدافی را در مد نظر داشته و توسط چه طبقه اجتماعی رهبری می گردد. لنین می گفت: "چگونه می توان ماهیت واقعی جنگ را دریافت، چگونه این ماهیت را تعیین کرد؟ جنگ ادامه سیاست است. باید سیاست ادامه در صفحه ۱۰

مسئله جنگ و صلح

جنگ و صلح مفاهیم اجتماعی هستند و از این زاویه باید به آنها برخورد کرد. کمونیستها که به طبقات و مبارزه طبقاتی معتقدند و تکامل تاریخ را ناشی از این مبارزه می دانند برای ارزیابی و قضاوت درست اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک را در دست دارند. آنها نمی گویند که جنگ، جنگ است و ما هر نوع جنگی را همان گونه که شعار پاسیفیستهاست، محکوم می کنیم.

خدا - شاه - میهن

افتد، به دیکتاتوری طبقاتی خود ادامه می دهد و در واقع در همه حال از این مقولات به نام خود سود می جوید. مقوله دین و باورهای مذهبی مردم، میهن پرستی از نوع سرمایه پسند و احساسات ملی آنها، شاید بیشتر از مقولات دیگر به طور مؤثر مورد بهره برداری سرمایه قرار می گیرد و امروزه نیز بازار گرم تری دارد.

آزادی اندیشه، بیان، باور، حقوق بشر و غیره در رابطه با منافع سرمایه حاکم معنی و تفسیر می شود. باورهای مذهبی و احساسات ملی مردم در رقابت با سرمایه یک یا چند کشور دیگر، برای مقابله با مردم کشور خود و یا بیگانه، در راستای سرکوب خیزش های مردم برای احقاق حقوق خویش و بالاخره برای درهم کوبیدن انقلابات مردمی همه روزه مورد استفاده قرار می گیرد. "لاییک" بودن دولت مانع از آن نیست که سرمایه از باورهای دینی مردم را سوءاستفاده نکند و به چنین باورهایی در جهت منافع خویش دامن نزند. وضع کشورهایمانند عربستان، افغانستان، ایران، پاکستان و... ادامه در صفحه ۶

گرچه ما ایرانیان طعم تلخ استبداد و دیکتاتوری فاشیستی زمینداران بزرگ و سرمایه داران را که به نام شاه حکومت می رانند، پیش از انقلاب چشیده بودیم ولی تیره روزی حاکمیت وحشیانه سرمایه پس از انقلاب شگوهمند بهمین ماه را بس سنگین تر تجربه کردیم. این حاکمیت به نام خدا خود را تحکیم کرد.

سرمایه برای تحمیق مردم، رام کردن مطالبات و به زنجیر کشیدن آنها از هر وسیله ای یاری می گیرد. هیتلر نماینده سرمایه آلمان به قصد به هم زدن نظم موجود مناطق تحت نفوذ امپریالیست ها و به چنگ آوردن سهم بیشتری از بازارهای جهانی، جنگ دوم جهانی را به راه انداخت، مردم را تحت نام "میهن" به دنبال خود کشید. میهن هیتلری با شعار "منافع ملی آمریکا" در خلیج فارس و یا سراسر جهان که از سوی رئیس جمهورهای دموکرات و جمهوری خواه بر زبان رانده می شود، ماهیتاً یکی است. سرمایه به نام خدا - شاه - میهن و حتی به نام آزادی، به نام ملت، به نام خلق، به نام تمامیت ارضی، به نام مام وطن و هر چه که نزد مردم مقبول

TOUFAN

توفان

Nr.57 Aug. 99

نمونه ای از عملکرد نظام قضائی بورژوائی

کورت آیزنر Kurt Eisner پس از انقلاب اکتبر روسیه در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۸ ایالت آزاد باواریا را در آلمان با پایتخت آن در مونیخ فرا خواند. جمهوری شوروی باواریا نام حکومت انقلابی ای بود که پرولتاریای آلمان مستقر ساخت. این حکومت در زیر فشار بورژوازی خرد شد و نتوانست از پس توطئه های آن برآید. در ۲۱ فوریه ۱۹۱۹ کورت آیزر در حینی که به مجلس نمایندگان شهر می رفت توسط گراف آرکو فالای Graf Arco Valley به قتل رسید. علیرغم اینکه قاتلش در فضای آن روز به اعدام محکوم شد پس از چهار سال آزاد گردید و به یکی از مدیران مهم شرکت لوفت هانزای جنوب آلمان بدل شد. در ۳ ماه مه سال ۱۹۴۱ وقتی نازی ها در آلمان بر سرکار بودند وزیر دادگستری رایش آلمان در طی مصوبه ای در خواست کرد که نام وی از فهرست ثبت جرائم کیفری حذف شود. متن مصوبه وزیر چنین است: "فهرست ثبت خارجی جرائم کیفری Tgb.- Nr. ۱.289. StR.41. به دادستان دادگاه ایالتی مونیخ، مربوط به محکومیت گراف آرکو فون فالای متولد ۵ فوریه ۱۸۹۷ در سن مارتین توسط دادگاه خلق اتاق کیفری دو در مونیخ مورخ ۱۶ ژانویه ۲۰ ۱۶۷. - ۱۹۲۰

توسط این مصوبه وزیر دادگستری رایش مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۴۱-g III ۲۸۰/۴۱ این دستور صادر شده که جرم کیفری مندرج در بالا از فهرست جرائم حذف گردیده و بایگانی شود.

امضاء دادستان کل اطاق دادگاه برلین فردل میدانر Fredl Miedaner مونیخ. □

سخنی با خوانندگان

نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست صانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر